باسمه تعالی

کتاب آثار ناصری به فارسی در ترجمه و تفسیر عهدنامه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (ع) به مالک بن حارث اشتر نخعی نگاشته اند. از شیخ محمد تقی دزفولی که در سال یکهزار و دویست و هشتاد و شش هجری قمری در عصر سلطنت ناصر الدین شاه قاجار نگاشته و به علیرضا خان عضد الملک تقدیم داشته است. نسخه اصل که نیمه نخست آن را مؤلف در ۲۴ شعبان ۱۲۸۷ ه‍ ق نوشته و نیمه دیگر را فرزند مؤلف اسماعیل در ۲۵ ربیع الثانی سال ۱۳۰۲ ه‍ ق به پایان برده است. نسخه نفیس

قم - سید محمود مرعشی نجفی



نام کتاب: آثار ناصری = ترجمه و شرح عهدنامه مالک اشتر نخعی

مؤلف، مترجم: محمد تقی بن علی، دزفولی مشهور به ملاباشی

موضوع: عقاید، فارسی

تعداد برگ: ۱۹۶

شماره مسلسل: ۱۲۹۶۰

اندازه جلد: ۲۰٫۵×۱۲٫۵ سم

تاریخ عکسبرداری: ۱۳۸۴/۳/۲۹

توضیحات: E:905

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله ملهم الصواب ومیسر الأسباب
ومفتح الأبواب واهب العقل وباسط
العدل والصلوة والسلام علی سیدنا
محمد افضل المرسلین وآله الأئمة المعصومین

صلوة لا تنفد وتبقی ببقاء الأزل السرمد
وبعد چون حضرت قوی شوکت
شاهنشاه جمجاه اسلامیان پناه سایه
عدل یزدان مایه امن وامان غوث
الاسلام والمسلمین ولیث المجاهدین
الملك العادل الباذل السلطان ابن
السلطان ابن السلطان والخاقان ابن

الخاقان ابن الخاقان ابو النصر السلطان
ناصر الدین شاه قاجار لازال مظفراً علی
اعداء الدین بمحمد و آله و عترته الطاهرین
صلی الله علیه و علیهم اجمعین نظر بعلوّ
جبلت و سموّ جلالت و پاکی طینت و
نیکی طویت پیوسته طالب طریق حق و
صواب است و همواره سالک سبیل کعبه

رضای

رضای حضرت رب الارباب هنگام
فراغت از شواغل ملکداری و اوقات خسروانه را
ببندگی مولای خود مصروف میدارد
و زمام فرصت عنان توجه بصوب
کعبه مقصود معطوف میفرماید ملحوظ
نظر همت همایونش تقویت دین مبین است
و پیش نهاد رای منیرش تمشیت نوامیس

شریعت سید المرسلین علیه وعلی آله
صلوات الله والملائکة والناس اجمعین
سرافرازی بدان جوید که از پا افتاده را
دستگیرد، وعلو رتبت دران طلبد که
مظلوم غلطیده را از خاک بردارد، پای در
بادیه سروری بدان نهد که سرگشتگان
بوادی جور واعتساف را بشوارع داد و

انصاف رساند، وقدم در ناحیه خسروانی
بدان خیال گذارد که واماندگان براری
محنت را از تیه دهشت رهانیده بسر حد امن
وامان نشاند، وفقه الله تعالی لما یرضیه، و
جعل مستقبل حاله خیرا من ماضیه، در این
عهد رفیع مهد که حاکم علی الاطلاق، و
اعلیحضرت مالک الملک بالاستحقاق

عمّ نواله وجلّت عظمته سلطنت کشور ایران
بقبضهٔ اقتدار وربقهٔ انقیاد واختیارش
نهاده مهابت او را نیز چنان در نظر آنها عظیم
کرده است که بی ارادهٔ او آبی بنوشند؛ و
سطوات قهر او را نیز بمرتبه در خاطر اعدا جای
داده است که بی امر او بهیچ امری بکوشند و
پس از آنکه او را در اورنگ شاهی مستقل

ومطمئن وبر سریر سروری وفرماندهی
مستقر ومتمکن گردانید؛ باشاهد عدل
واحسانش هم آغوش ساخت؛ وبزلال
ینابیع حکمت وخردش مست ومدهوش
گردانید واینک از نتایج عنایات ربانی و
برکات توفیقات سبحانی بدفع ورفع مواد
فساد وطغیان وقلع وقمع ریشهٔ بدع وخلاف

وعصیان پرداخته نیکانرا بازای کردارهای

شایسته مسرور ساخته وبدانرا بجزای رفتار هاي

ناشایسته مقهور گردانیده است حقتعالی

نهال اقبال چنین پادشاه دادخواه را از

جویبار فرماندهی خرم دارد وپیوسته

خاطر همایونش را بفتح ابواب خیر واستیصال

اسباب شر وضیر مسرور فرماید بمحمد وآله

الأمجاد وهم چنین هریک از باریافتگان

حضور وواقفان بزم فیض گنجورش بمفاد

الناس علی دین ملوکهم بحلیهٔ صلاح و

سداد آراسته اند وبزیور صدق ورشاد

پیراسته وهر روزه هریک از ایشان سخنی

حکیمانه وکتابی ندیمانه که دانشمندان خرد پیشه را

پسند افتد ولایق تحفهٔ بارگاه وقابل

نشادان درگاه باشد هدیه خود ساخته وسیله
تقرب بانحضرت مینمودند و دُرَرِ منثوره
سخنورانرا برشته ارادت واخلاص کشیده
برعقیدت مواصلت می افزودند علی الخصوص
جناب جلالت انتساب امیر الامراء العظام الفخام
علیرضا خان عضد الملک [دام اقباله] کرد درپایه سریر خلافت
مصیر از باریافتگان خاص و محرمان با اخلاص

وخداوند

وخداوند ذوق سلیم وطبع مستقیم است این
شیوه ستوده را وثیقه پیشگاه حضور
انحضرت ساخته است تا در این سال فرخنده
فال یکهزار دویست و هشتاد و شش هجری
نبوی صلعم اشارتیکه بهتر از هزار بشارت بود
ازمصدر الهیت واجلال ومنبع حشمت و
اقبال باین خادم شریعت طاهره وداعی دولت

قاهره الجانی الحمولی اقل المشایخ محمد تقی الدزفولی

غفر الله له ولوالدیه ولمن وجب حق نعم

واحسانه علیه رفت که عهد نامه حضرت

اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

صلی الله علیه وعلی اولاده الطیبین

الطاهرین المعصومین را که برای مالك بن

حارث اشتر نخعی قدس الله روحه ونور ضریحه

بقلم

بقلم حکمت شیم نگاشت زمانی که او را حاکم

ووالی مصر گردانید هنگامی که بتحریك طغاة

بنی امیه لعنهم الله امر محمد بن ابی بکر رضی الله

عنه که از جانب آنحضرت فرمانفرما ووالی

مصر بود دشوار گردید این فقیر مختصر ترجمهٔ

وافی وموجز تفسیری کافی بر وجهی که کشف

قناع از چهرهٔ عبارات شیرین دل آرا واشارات

دلنشین روح افزای ان نماید بحیز تحریر درآورد

ونقاب اعضال از طلعت شاهدان مهرمثالش

بردارد بیت شاهدان باید که باشد بی نقاب

شاهدا رخواهی جمال افتاب ۲ این فقیر کثیر

التقصیر با همه قصر باع و قلت اطلاع قدم جسارت

پیش نهاده وتوکل را پیش نهاد خود کرده بترجمهٔ

ان کوشید وجملهٔ از کلمات حکیمانهٔ دانشمندان

دعایست

وعبارات پند آمیز نکته سنجان که در متون کتب

دیده وبمیزان عقل سنجیده وپسندیده است

برای تنبیه وتکمیل نفوس وتصفیه وتلطیف

اذهان طالبان بجهة فهم عبارات انیقه ودرك

اشارات دقیقه ان مرقوم داشت تا قدر و قیمت

دُرر شاهوار آن مخزن اسرار بر گوهریان معنی

مجهول نماند وصدق کان کلامه دون کلام الخالق

و فوق کلام الخلایق بر ارباب الباب واضح و روشن

کردد و از ابر آثار ناصری موسوم کردانید

مستمدًا من الله حسن التایید بمنه وکرمه ولطفه

وعنایته بدانکه طریقه سیاست ممالک و

مدن و آداب ملوک و سلاطین در امر ملک و

سلطنت و رسم تدبیر در امور جمهور و شئونه

معاشرت با عامه زیردستان انست که چون

نسبت عموم بندکان با پادشاه زمان همان

نسبت کله و رمه است با راعی و شبان پس

انچه از حقوق کله و کردن راعی و شبان لازم

شمارند از حراست و نکهبانی انها از دزد

و درنده و مراقبت انها از کم شدن و فراد

نمودن و از فراز تلال و جبال بنشیب افتادن

و هنکام هجوم در مناهل و موارد غرق شدن

و مراتع نیکو برای چریدن انها گزیدن و مرابض
نوم برای خوابیدن و در حدت حرارت هوا
در سایهٔ درختان ارمیدن و در شدت
برودت شتا در زوایای اصاطب و کهوف
خزیدن و بره را بر پستان مادر رسانیدن
و از پستان باز گرفتن و ضعیف ناتوان را در
ذهاب و ایاب بگله رسانیدن و غیر ذلک

تمامی انها را بر نفس همایون خود الزم داند و
در حق زیردستان بکار برد که کلکم راع و
کلکم مسئول سئل عن رعیته حاصل مراد
انکه هر انسانی نسبت بزیردست خود شبانیست
و چون روز محاسبهٔ خداوند دیان شود و
صراط و میزان نصب کردد و محاکمهٔ ظلمه و مظلومان
در برابر عرش داور دو جهان در کیرد در حینی که

بسیط زمین چون نقرهٔ خام در جوش و تمامت

خلق بفریاد و افغان در خروش هنگامیکه

همه شفعا خائف و لرزان و پیغمبران و اوصیا

ترسان و هراسان باشند خطاب وقفوهم

انهم مسئولون از مصدر قهر و جلال حضرت

عزت در رسد و تزلزل در ارکان وجود هر

موجود در اندازد و آن داعی سوخته جان

ناتوان و شبان برشته دل شکسته میان را

حاضر کنند و بشکنجهٔ سؤال در آورند و از

رفتاری که با زیردستان خود کرده است

سؤال نمایند ان خیراً فخیراً وان شرّاً فشرّاً

خصوصاً پادشاه زمان و سایس دوران

فانه ظل الله فی الارض یاوی الیه کل

مظلوم چه بمفاد همین روایت سلطنت

نیابت خدا و سلطان نایب خداست در زمین
و هر ستم رسیده باو پناه میبرد زیرا که ظل
خلیفهٔ ذی ظل است و انچه در ذات و صفات
ذی ظل باشد عکس ان در ظل هویدا میکردد
و این اشارتیست بزرگ و کنایتیست سترک
که جز اهل علم ادراک ان نتوانند کرد و
چنانکه ایزد متعال جل شانه بهر که نظر

قبول انداخت مقبول جهانیان شد و بهر که نظر
رد افکند مطرود و خوار کردید هم چنین اند
پادشاهان زمان هر کرا بنظر عنایت ملحوظ
کردانیدند مقبول جمهور انام شد و بهر که نظر
رد افکندند مردود خواص و عوام کردید کفته
یکی از اکابر سلف است که نحن الزمان فمن رفعناه
ارتفع و من وضعناه اتضع پس چون پادشاه زمان

این شیوهٔ ستوده را بکار فرمود ودرغایت این
خصلت جمیل نمود شرط خلافت را بجای آورده
ولازمهٔ نیابت را مرعی داشته وحضرت مالک
الملک را از خود خوشنود کردانیده ودر زیردستانی
کرایزد متعال زمام اختیار ایشان را بکف اقتدار
او نهاده از هر اندیشه فارغ وآسوده نموده کویند
عمر بن عبد العزیز که بکمال عدالت ونصفت موصوف و

بفرط تقوی وطهارت معروف بود پس از مرک
بخوابش دیدند واز حالش پرسیدند کفت از
کمترین عذابهای من یکی آنست که مدت یکسال
در ورطهٔ عذاب وشکنجهٔ عقاب داشتند که
در اقصای ملک سوراخی در پلی هم رسیده بود
غابری را پای در آن فرو رفته از پای در افتاده
وچون مصالح امور جمهور عباد ونظم ونسق بلوک

وبلاد در کف کفایت تو بوده بنظم وضبط انها
تهاون کرده واکنون بوخامت این رفتار بشکنجه
این عذاب کرفتار امده کویند یکی از ملوک چین را
که بزیور عدل اراسته وبحلیه انصاف پیراسته
بود کری در کوشش بهم رسید چنان بکریست که
ارکان دولتش از کریه او بکریه در امدند وبرای
تسلیه خاطرش تدبیرها بر انکیختند ملک فرمود

مرا اندوهی بو ثقل سامعه نیست که برای تسلی
من تدبیرها کنید بلکه اندوه من برای انست که
مظلومی بداد خواهی بارکاه من در اید وفریاد کند
استغاثه او بکوشم نرسد وان ستم رسیده محروم
باز کردد کویند اولیای دولتش چنان قرار نهادند
که هر ستم رسیده جامه سرخ در پوشد وببارکاه
در اید تا بدان علامت بر حال بینوایان اطلاع یابد

فقیر گوید از مرد ثقه آگاهی شنیدم که این رسم

وقانون تا اکنون در مملکت چین معمول است

که مظلوم لباس سرخ در پوشد وتظلم ببارگاه

سلطان در آید گویند یکی از ملوك حکیمی را

پرسید زکوة سلطنت چیست گفت آنست

که اگر مظلومی داد خواهی کند ومتظلمی حاجت

خود را عرض نماید گوش فرا دارد وبمدارات

با او سخن گوید

با او سخن گوید وجواب بدرشتی ادا نکند و

از تکلم با ضعفا وعجزه استنکاف ننماید که مکالمه

با خوردان قطب اخلاق بزرگانست سلیمان با همه

شرف ورتبت وسلطنت ونبوت سخن مور ضعیف را

اصغا کردی وداد خواهی فرمودی بالجمله

چون پادشاه زمان بدین سجایا موصوف وباین

اخلاق معروف گردید محبتش در همه دلها جای کند

و در سیر او از سر مال و جان بگذرند و تمامی
همت در تحصیل ازدیاد عمر و دولت و جاه و ثروت
او مبذول دارند و چندانکه رحمت پادشاه
بر بندگان خدا بیشتر است خدا را نظر رحمت
بر او بیشتر خواهد بود **اردشیر بابک** پسر خود را
وصیت کرد که جهد کن تا بمراحم بیکران و عطوفت بی پایان
زیردستان را از مرتبهٔ رعیتی بمقام دوستی رسانی

تا همه دلها از آن تو شوند و بهر جانب بگردانی
بگردند **از حکیمی** پرسیدند بهترین شکارها
برای پادشاه کدامست تا بدانش داریم فرمود
صید دلهای مردم چون دل خلق را بسوی خود
کشید و محبتش در آنها جای گرفت خللی در ملکش
راه نیابد **و در غایت** این امر مهم بخصائل چند
حصول پیوندد **اول** آگاهی از حال رعیت

خصوصاً عجزه وبینوایان وسوسته ملوك این
حصلت رادارا بوده اند ومنهیان ومستخبران
امین برای همین امر گماشته اند که احوال رعایا
وبرایا وکم وکیف امور مملکت را در پرده خفا
جویا باشند وتفحص کلی نمایند وجزئی وکلی را
در نهانی بموقف عرض رسانند تا پس از اخاطر
علم بدان هر رخنه وخللرا اسدود ومحکم فرماید

دفتراز

وقبل از فوات زمان فرصت اصلاح ازتدارک
کند بعضی از اکابر ملوك را کویند خود بنفس
نفیس شبها جامه بدل پوشیده ودر کوچه و
بازار بکردیدی وجهد بلیغ در استعلام احوال
خلق خدا فرمودی وانچه را بمیزان عقل سنجیده
ناقص عیار دیدی بتکمیلش پرداختی وبقول منهیان
اکتفا ننمودی چه بسیاری از وقایع اتفاقیه

بعض

وقضایای حادثه را بجهة مصالحی چند که برای خود
درضمن استتاداران ببیند عرض نکنند وکاه باشد
که بعضی از امور حادثه بسبب وفور مشاغل بسمع
ایشان نرسد وتدارك علاج ان از وقت بکذرد
کویند حضرت داود علی نبینا وآله وعلیه السلم
نیز دارای این خصلت بود وشبها بهیئت مردی
عرب بکوچها وبازارها بکردیدی وهرکه دستبکی

ازرفتار

از رفتار عمال وکماشتکان داود پرسیدی
واکر بخللی در ملك یا ستمی برخلق اکاه شدی
چاره کردی واز محمود غزنوی امثال این امور را بسیار
نقل کرده اند وبسیاری از کتب سیر باین کونه
حکایات ازاو واز دیکران مشحونند کویند
عمر بن خطاب رانیز رویه این بود نیم شبی از کوچه
میکذشت اواز زنی راشنید که در خانه خود این

ابیات میخواند **شعر** ؛ تطاول هذا اللیل وازور جانبه

ولیس الی جنبی حبیب الاعبه ؛ فوالله لولا الله لا شیٔ غیره

لزعزع من هذا السریر جوانبه ؛ مخافة ربی والحیاء یصدنی

واکرم بعلی ان تنال مراکبه ؛ چون عمر اینرا بشنید گفت

لاحول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ؛ پس باشتاب

بدرخانهٔ دختر خود حفصه امده در کوبید واورا

ازخواب بیدار کرده پرسید زنان را در دوری از

شوهران

شوهران چه مقدار صبر وطاقت است گفت اقصای

ان چهار ماه عمر در همان نیمه شب بتمامت امرا وعمال

خود احکام مؤکد نوشت که هیچ فرستادهٔ زیاده از

چهار ماه در هیچ مکانی نماند ونزد اهل خود باز گردد

منصور عباسی گفت بسر کس محتاج عاملی که مال

من نزد رعیت نگذارد ومال رعیت را بمن روا

ندارد وشحنهٔ که داد مظلوم از ظالم ستاند وبعرض

وطمع حکم نراند وامور را بتسامح ومماطله نگذراند

پس آهی کشید وگفت ایدریغ از آن سوی پرسیدند

آن کدامست گفت کسیکه صورت حال بندگان

خدا را از روی راستی بمن باز نماید دوم حیا

وآن صفتی است بس پسندیده وخصلتی است

بس ستوده شیوه احرار است وسجیه ابرار

جذاب قلوب انام وجلاب جمهور خواص وعوام

حضرت

قال النبی صلی الله علیه وآله
الحیاء شعبة من الایمان

حضرت نبوی صلی الله علیه وآله حیا را

شاخی از درخت ایمان گفته سخن یکی از

ملوکست که حیا شرط نظم عالم است چه اگر

صفت شرم از میانه برافتد وهیچکس را ازکسی

شرم نباشد مناظم جهان خلل پذیرد ومصالح

زمان از یکدیگر فرو ریزد انوشیروان را گویند

در خانه که گل نرگس بودی از مباشرت زنان

کناره کردی و گفتی نرگس بچشمهای نکونده میماند

گویند وقتی باغبانی معدم و فقیر شد و از

تحصیل مؤنهٔ عیال واماند چند دانه خیار

در غیر موسم آن بدست آورده بامید انعام

قصد بارگاه ملك اسلام نمود پس از استعداد

حضور بمفاد اَرْبابُ الدُّوَلِ مُلْهَمُونَ ملك

بفراست ملوکانه دانست که پریشانی و تنگدستیش

بیار کرده و خیار را وسیلهٔ تیمار خود نموده و علاجش

جز بشربت دینار نخواهد شد لاجرم بد و مهربانی

نموده و تحسین کرد و خیارها را بمبلغ کامل ازاو

بگرفت و بخلاف عادت تمامی آنها را تناول

فرمود و باحدی از واقفان حضور از آنها

عنایت ننمود و باغبان را انعامی وافر که فوق

اندازهٔ توقع و دلخواه او بود باو لطف نمود و مرخص

فرمود بعضی که بمزید تقرب اختصاصی داشتند
قدم جسارت پیش نهاده عرض کردند امروز خلاف
عادت در تناول این خیارها از ملک مشاهده
افتاد که از انها باحدی از ما نداد ملک فرمود بلی
چون خیارها را بدست گرفتم هریك را دو نیم
میکردم که نیمی را بخورم و نیم دیگر را بشما دهم همگی
انها بغایت تلخ بودند خود مرارت انها را متحمل

شدم و بدیگران ندادم تا تلخی انها اشکار نشود
و این بیچاره از اورده خود پشیمان نگردد بیت

مرا بس شرم می اید که مسکین * خجل از در که من باز گردد

گویند در عهد خلافت مامون مردی که از
اوان مهد تا انعهد در شوره زارها نشو و نما
یافته و جز آب تلخ و شور بکامش نرسیده بود
قحط سالی از وطن مالوفش برای تحصیل قوت

بیرون کشیده بسرزمینی رسید وآبی در نهایت
صفا ولطافت دید جرعهٔ ازان نوشیده دید
عجب شیرین وخوشگوار است باخود گفت
اگر بغلط نرفته باشم این همان آبیست که خدا تعالی
در بهشت بما وعده فرموده است که فیها انهار
من ماءٍ غیر آسن وآنرا وسیلتی برای دفع پریشانی
من کرده وبدنیا فرستاده است اکنون صلاح

دراین

در اینست که مقداری ازان برداشته ببغداد
روم وبدربار خلیفه برم ومورد انعام واحسان
گردم واز تنگی قحط وغلا باز رهم پس مشکی ازان
پر کرده بدوش کشید وراه بغداد پیش گرفت
اتفاقاً روزی که خلیفه بعزم شکار از شهر بیرون
آمده ومسافتی دور شده بود عرب بکوکبهٔ او
باز رسیده بر سر راهش بایستاد ودعا کرد و

ثنا رانند خلیفه نیز عطوفت فرموده پرسید
مِنْ اَیْنَ اِلَی اَیْنَ عرب عرض کرد مِنْ اَقْصَی الْبَوَادِی
اِلَی جَنَابِکَ پرسید از کدام بادیه عرض کرد
از فلان بادیه که چندی است اهالی و سکنه
آن بچنین قحط و غلا گرفتار شده اند گفت
حاجت تو چیست عرض کرد تحفه بس عزیز و
هدیه بس نفیس برای خلیفه آورده ام گفت

کدامست اعرابی مشک را از دوش گرفته بروی
دست نگاه داشت و گفت ای خلیفه این آب
بهشت است که تا بحال احدی در این عالم ندیده
و مخلوقی نچشیده خلیفه بر کاب دار خود فرمود
تا جامی از آن پر کرده بیاورد دید آبیست کریه
الرایحه متغیر اللون که از باران در غدیری جمع
شده و تا اکنون باز مانده و اکنون زهومت مشک

دران اثر کرده اندکی ازان بچشید و بفراست
ملوکانه اصل واقعه را دریافته فرمود عجب
خوشگوار آبیست گمان ندارم که تا بحال دست
مخلوقی بدان رسیده یا احدی ازان چشیده
باشد پس در حضور اعرابی فرمود تا مطهره
خاصش ببخشند و بمحافظت آن تاکید بلیغ
نمود که باحدی ازان ندهند و برای خلیفه

نگاه دارند و اعرابی را نوازش نمود و بانعام
وافر سرافرازش فرمود و کس با او همراه کرد که
بخانه اش بازگردانند تا بغداد نرود و آب دجله را
نبیند و نیاشامد و از کرده پشیمان و شرمنده
نگردد **سویم** رفق و مدارا است و آن نرمی و دلجویی
و ملایمت و خوشخویی پادشاه میباید پیوسته
با زیردستان مهربانی کند و هر کسی را بنمطی حکیمانه

از خود خوشنود فرماید خصوصاً ضعفا و عجزه

و بینوایان و با ایشان سخن بنرمی گوید و تندخویی

نکند که قلب بینوا از شیشه نازکتر است گویند

سبکتکین در بدایت حال صیاد بود روزها بصحرا

میرفت تا اگر صیدی بدام آورد بدان معاش کند

نوبتی آهو بچه را که با مادر خود میچرید شکار کرده

دست و پایش ببست و بفتراک زین استوار کرد

راه شهر پیش گرفت آهو چون بچه خود را گرفتار

دید از پی آن بدوید و بنالید سبکتکین را

بر او رحم آمد آهو بچه را سر داد چون آهو بچه

خود را رها دید سر باسمان کرده که گویا با خدای خود

مناجاتی کرد و سبکتکین با دست تهی بازگشت

شبانه رسول خدا را در خواب دید که باو فرمود

حق تعالی ترا بجهت این مهربانی و کرم و عطوفت شرف

سلطنت کرامت کرده باید بر بندگان او مهربانی کند
و در بارهٔ رعیت خود طریق رفق پیش گیرد بزرگی
گفته هرگاه بواسطهٔ شفقت بر حیوانی پادشاهی
دنیا دهند اگر بجهة مرحمت بر انسانی سلطنت
ملک باقی دهند عجب نیست رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرموده اَلرِّفقُ رَأسُ الحِکمَةِ و امیر المؤمنین
علی علیه السلام فرمودند اَلرِّفقُ مِفتاحُ الاَبوابِ

المُغلَقه سخن یکی از اکابر است که اگر میان من
و تمام خلق عالم تار موئی باشد و همه در گسیختن آن
آن متفق شوند عاجز باشند زیرا که چون انها
سست کنند من بکشم و چون بکشند من سست
کنم و این کنایت از رفق و ملایمت است یعنی با همه
اهل عالم توان زیست بیت مکن بتندی و تلخی
خراب خاطر خلق * بکوش تا که بنرمی دلی بدست آری

گویند مردی بعبدالله بن عباس دشنام داند عبدالله

باو گفت هیچ حاجتی داری تا روا کنم یا مهمی تا بانجاح

ان قیام نمایم انمرد چون این ملایمت دید از شرم

برخود بپیچید و طریق اعتذار و خدمت پیش

گرفت و نعم ما قیل بِالرِّفقِ تَبلُغ ما تَهواهُ مِن أَرَبٍ

بیت بشیرین زبانی و لطف و خوشی ٭ توانی

که پیلی بموی کشی ٭ پس بر پادشاه لازم است که

بلکه

بشکرانه نعمت اقتدار و تمکن پیوسته با زیردستان

که در دست او اسیر و ذلیلند طریق مدارات

پیش گیرد و بنرمی و ملایمت با انها سلوک کند و

عفو و اغماض را نصب العین خاطر نماید و رعیت را

چنان دوست دارد که پدر فرزند را و انچه بر

خود نپسندد بایشان نپسندد تا ایشان نیز

مال و جان از او دریغ ندارند و همت خود را

برداری عمر و زیادتی دولت او صرف نمایند

وبا او را نظر رحمت وشفقت بر بینوایان وعجزه

بیشتر است حقتعالی نظر رحمت براو بیشتر نماید

وباید مردم را بزراعت وعمارت تحریص کند وباجرای

کاریزها واحداث جویبارها مدد نماید وجانب

رعیت کرد و رعایت کند وبگفته عمال وکماشتگان

فریفته نگردد خصوصا در اخذ خراج و وضع بدع

وچون در یابد که حاصل محصول تجارت وکسب

معیشت و زراعت وفا بخراج متعارف دیوانی

نمیکند آنمقدار را بصیغه تخفیف درگذرد واز

گذشته خراج نگیرد وشنعت بدعت برخود نپسندد

وقانون بد نگذارد وفقرا وتنگدستان را از وطن

مالوف فراری ودر شعب وکهوف جبال و

صحاری باذلت وخواری متواری ننماید وخراج

اقویا را بر ضعفا بار نکند و کسی عمل یکی را بر دیگری
ننویسد و خراج خرابه را بر آباده ننهد و از کریمهٔ
وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرَى غافل نگردد و از آه
بیوه زنان و نالهٔ یتیمان حذر کند که اِذَا بَکَی الیَتِیمُ
اِهْتَزَّ العَرْشُ چهارم تعجیل در انجاح حوایج زیر
دستانست خصوصاً عجزه و بینوایان و ستم
رسیدگان پادشاه را پسندیده آنست که در انجاح

چهارم

مطلب

مطالب محتاجان مماطله و تسویف روا ندارد و
انتظار ارباب حاجت را در درگاه خود حقیر نشمارد
و قضای حاجات را فوزی عظیم داند و تا درمانده را
حاجتی باشد با مرد دیگر نپردازد که بر آوردن حاجت
درماندگان از هر عبادتی بهتر و اجرش از هر عملی
زیادتر است که مَنْ کَانَ فِی حَاجَةِ اَخِیهِ المُؤمِنِ کَانَ اللهُ
فِی حَاجَتِهِ عبدالله بن عباس گوید وقتی حسن بن علی

عبدالله بن عباس

در مسجد الحرام معتکف بود مردی در طواف گاه

بخدمت او عرض کرد فلان مرد را مبلغی در ذمه منست

وا داده حبس من دارد توقع دارم در خلاصی

سخنی گویی حضرت طواف را قطع کرده موزه در

پای کشید و براه در افتاد ابن عباس گوید عرض

کردم بابی انت وامی یا بن رسول الله مگر اعتکاف را

فراموش کرده فرمود نه بلکه از رسول خدا صلی الله

علیه

علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود من قضی

لاخیه المؤمن حاجة کان کمن عبد الله عز و جل تسعة

آلاف سنة صائما نهاره قائما لیله و گفته اند

نوبتی علی بن الحسین در پشت ستونی در مسجد

نماز میگذارد و شمشیر خود را باز کرده بر زمین

نهاده بود چون فارغ شد مردی را دید ایستاده

و شمشیر او را بدست گرفته است فرمود چرا برداشتی

عرض کرد مرا بتو حاجتی است انتظار میبردم که از نماز
فارغ شوی فرمود حاجت تو چیست عرض کرد فلانرا
در خانه دختریست استدعای آن دارم که قدم
رنجه فرمائی و دختر او را برای من خواستگاری نمائی
آنحضرت علی الفور نعلین مبارک بپای کرده و براه
در افتاد و فرمود چرا در اثنای نماز اعلام نکردی
تا آنرا قطع نموده از پی حاجت تو روم پنجم احسان

نمودن بزیردستان لاسیما فقرا و بینوایان که ان الله
یأمر بالعدل والاحسان وان الله لا یضیع اجر
المحسنین از مدلول همین آیات توان فهمید
که احسان در کام طبیعت جهانیان شهدیست
خوشگوار و شرابیست مبرا از رنج خمار حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند تعجب
دارم از مردمانی که بندگان خود را آزاد میکنند

وازاد مردانرا باحسان بندهٔ خود میکنند پس بر
پادشاه زمان لازم است که پیوسته در احسانرا
باز و محتاجانرا باندازه از خوان کرم بی نیاز فرماید
وخلق را باحسان بنوازد و دلهای رمیدهٔ ایشانرا
بکمند عنایت و لطف و مرحمت خود دراورد و
باحسان بندهٔ خود کند که الانسان عبید الاحسان
وزبان دشمنانرا از گفتار ناشایسته باز دارد

که الاحسان قاطع اللسان **قصهٔ** حسان بن ثابت
در ایام جاهلیت وامر کردن رسول خدا صلی الله
علیه و اله علی را که اقطع لسانه فلما رای الاحسان
اسلم بیده علیه السلام مشهور و در کتب سیر
مذکور است **گویند** وقتی اهل بغداد طغیان
وورزیده سر بر کشی نهاده باغی شدند و روی از
اطاعت ملک برتافتند و کمر عداوت او بر میان بستند

قصه

ودر مقام معارضه با او درآمدند و بجدال برآمدند

ملک بر خود بر پیچید و از هجوم عام بترسید بر حبل

متینی که بدان اعتصام نماید و بر یاور و معینی

که کفایت خصام فرماید در خلال این احوال نوجوانی

از ابنای رعایا بکنار دجله رفته بود هنگام هبار بود

سیلی دمان آمد و آن جوان را در ربود و از انظارش

مستور نمود ملک را دل بحالت پدر و مادر او

بسوخت سباحان را طلب نمود و در جستجوی او

مبالغه زیاد فرمود هرچه بیشتر جستند کمتر یافتند

تا کار بجد یاس رسید ملک فرمود هر که او را پیدا

کند مورد احسانش کنم و محل تفضلش فرمایم جمعی

باز تفقد او شتافتند و او را در هوری زنده

یافتند که مدت هفت روز در نی زاری بسر

برده بود ملک هزار دینار زر سرخ بجویندگان

وبایند کان او عطا فرمود و از او پرسید در این
هفت روز قوت تو چه بود گفت ایها الملک هر روز
چند قرصه نانی آب میآورد من از آن گرفته بدان
معاش مینمودم و بان نانها مرقوم بود لمحمد الاسکافی
ملک در تعجب شد و بحیرت فرو رفت بعد از آن
امر کرد تا تفحص نمایند و هر جا محمد نام اسکافی یابند
حاضر کنند تا شاید حقیقت این امر غریب و عجیب را

نشند

منکشف کنیم پس از جهد بلیغ چنین مردی یافته باورد ند
ملک صورت واقعه باو باز گفت و حقیقت حال از
او باز پرسید محمد نام عرض کرد روزی بکتابی نظر
میکردم این بیت را دران دیدم که گفته اند بیت
تو نیکوئی کن و در دجله انداز ٭ که ایزد در بیابانت دهد باز
مرا مضمون این بیت خوش آمده هر روزه چند قرصه
نان بدجله میانداختم تا طعمه ماهیان و جانوران آبی

شود ملك فرمود مضمون بيت بمحك امتحان درامد پس

ملك اسكافرا كه مولد وموطن او بود ومبلغي گزاف

خراج ديواني ان ميشد بدو بخشيد وبالجمله چون

اهالي بغداد اين احسان جميل واخلاق نبيل از ملك

مشاهده نمودند همگي از دل وجان سر باستان اطاعت

نهاده جوق جوق مي امدند وعذر سركشي ومخالفت

ميخواستند كه ا ملك سجاياي تو بر ما مجهول بود

وبخيال داوري درافتاديم اكنون كه اين مجهول بر ما

معلوم شد همه بنده ورعيتيم ع هرچه حكم كني ما

مطيع ومنقاديم **ششم** حلم ووقار است وحلم

فرو خوردن خشم است هنگام قدرت بر انفاذ ان

خواه از جهة تقصير باشد وخواه از غير ان بخلاف

عفو كه آن دركذشتن از تقصير است ووقار ثبات

وعدم تهتك وسبك مغزي است وهريك رامحلي

مخصوص و موردی معین است چو حلم از شعب عفو

و اغماض است و آن در همه جا نشاید فَاِنَّ الْعَفْوَ عَنِ الظُّلْمِ

ظلم و گاه باشد که عفو موجب بسی مفاسد گردد

که چاره آن دشوار باشد پس انتقام در چنین محلی

اولی بلکه ترک آن از درجهٔ جهانداری دور و از رسوم

ملکداری مهجور است شعر از الخلافة مضروب سرادقها

بین النقیضین من عفو و من نقم ۲ بخلاف حلم که در همه جا شایسته

و پسندیده است چو حلم جامع جمیع مکارم همم

و حاوی محاسن شیم است و سعادات دنیوی و

مرادات اخروی بدان منوط و تحصیل درجات

نشاتین بالتزام آن مربوط است و ملوک و حکام را

پس از صفت عدل صفتی پسندیده تر از حلم و وقار

نیست که کَادَ الْحَلِیمُ اَنْ یَکُونَ نَبِیًّا وَ مَنْ کَظَمَ غَیْظًا

وَ هُوَ یَقْدِرُ عَلَی اِنْفَاذِهِ مَلَأَ اللهُ قَلْبَهُ اَمْنًا وَ اِیمَانًا

وَالْحِلْمِ مِنْ شِدَّةِ الْغَضَبِ يُؤْمِنُ مِنْ غَضَبِ الْجَبَّارِ

حکایت حضرت سجاد ع و آن کنیزک که پس از بر

چیدن خوان طعام ابریق بر سر انحضرت زده

مجروح ساخت انحضرت در او نگریسته و هیچ نگفت

کنیزک عرض کرد وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ حضرت فرمود

خشم خود را فرو خوردم پس عرض کرد وَالْعَافِينَ عَنِ

النَّاسِ فرمود از تقصیر تو در گذشتم عرض کرد وَاللّٰهُ

يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ فرمود ترا آزاد کردم مشهور و در

کتب معتبره عامه و خاصه مذکور است ایزد

تعالی بموسی فرمود ترا کلیم کردم بسبب حلمی که پیش آوردی

روزی که گوسفندی از رمه تو رم کرده فرار نمود

در عین شدت گرمای تابستان و تو از پی او دویدی

چون بدو رسیدی خشم نورزیدی و بدوش

کشیده بگله و رمه رسانیدی و با او گفتی ای مسکین

در تواریخ

چرا خود را و مرا رنجه دادی در تواریخ اسلاف

مسطور است که ملکی از ملوک را بغیر از حرم محترم

کنیزکی در حباله بود و ملک محبتی مفرط باو داشت

حرم محترم بدو رشک برده در صدد چاره جویی

برآمد و با مشاطه حرم که محرم رازش بود درد خود

گفته وازاو چاره خواست آن بیچاره نمک ناشناس

پاس نعمت نداشته گفت زهری با غالیه مخلوط میکنیم

و بگوییم عارض کنیزک بیمالم چون ملک عارض او را

بوسه زند زهر بلبان او سرایت کرده علی الفور هلاک

شود حرم محترم این تدبیر را پسندیده و از حقوق

پادشاه یاد ناورده لطف و عنایت چند ساله را

بیک دم حرص و شهوت فروخته هلاک ملک را

رضا داد و ملک را از همان حرم محترم پسری بود

که هر شب را بپاسبانی نفس ملک تا بصبح بسر میبرد

آن پسر این راز را اصغا نمود، حقوق پدر را یاد کرد
و بعقوق مادر التفات نمود و پدری چنان را
بر مادری چنین ترجیح داده در صدد دفع آن بلیه
برآمد خواست این راز را فاش کند انکشاف
آن موجب رسوائی مادر خود دید ناچار شده
پاسی از شب گذشته بعزم پاسداری مستر بستر
آن کنیزک آمده آن غالیه زهرآلود را نرم نرمك

ازکونه

از گونه عارض تابناك آن پریچهره بامندیلی پاك
مینمود و دران حین ملك را میل مضاجعه بهم رسیده
ببستر او آمده پسر خود را بهمان حالت در بستر
کنیزک دیده گمان بد کرد علی الفور دژخیم طلب فرمود
پسر بفراست فهمید که ملك را امر معلوم نبوده
و گمان بد برده است عرض کرد وَالْکَاظِمِینَ الْغَیْظَ سلطان
فرمودهان تا چه عذر گویی و بچه چیز اعتذار جوی

شهزاده آزاده حقیقت واقعه را بعرض ملک رسانید
وغدر و مکر مشاطه را انها نمود ملک در همان حین
حکم باحضار مشاطه بدبین کرده وحسب الاشاره
پسر بمکیدن کونه کنیزک مقهورش ساخت علی
الفور جان بداد ملک پسر را بنواخت ومادر او را
بمشاطه ملحق ساخت وبالجمله چون پادشاه زمان
وسائس دوران باین سجایا متخلق شد وباین صفات

مذکوره

مذکوره متصف گردید خود را از هر دغدغه آسوده
کرده وهمه چیز را از آن خود نموده وتمامی خلق را از
صمیم قلب وحقیقت میل وشوق بنده خود ساخته
وچنانکه سابقا اشاره رفت مانند شبان کر
بمصادیق آیات وحی سمات وان لکم فی الانعام
لعبرة نسقیکم مما فی بطونه من بین فرث ودم لبنا
خالصا سائغا للشاربین والانعام خلقها لکم

فيها دفء ومنافع ومنها تاكلون ومن الانعام
حمولة وفرشا وغير ذلك از پشم وشير ودوغ
وپنير انها منتفع ميشود پادشاه نيز از هنر وصنعت
وكسب وتجارت رعيت بهرمند گردد پس بر
پادشاه لازمست كه عامهٔ خلق را عيال خود
داند وعفو وانتقام واحسان وانعام خود را
بر ايشان بر يك نسق داند ودرميان دور ونزديك

وترك وتاجيك وغريب وبومى با حفظ مراتب
فرق نگذارد كه الناس من جهة التمثال اكفاء
وبحسب قابليت واستعداد تفاوت درميان
ايشان قرار دهد ودرميان رئيس ومرؤس
وقائد ومقود وسائس ومسوس مقامات
ودرجات حكيمانه قرار دهد وگفته اند بايد خود را
بمنزلهٔ صاحب منزلى داند وخلق را بمنزلهٔ اهل

وارکان آن منزل وانچه از تدبیر وتصرف وسلوک
وسیاست ومعاشرت بر صاحب منزل نسبت
با اهل واجزا لازمست بر خود الزم شمارد ودر
حق زیردستان بکار برد چنانکه زنان ایشانرا
ناموس خود شمارد وفرزندان ایشانرا فرزندان
خود پندارد وکنیزان وغلامان ایشانرا بندگان
خود انکارد ودر سور وسرور با ایشان شرکت

نماید ودر شدت ورخا طریق اتحاد با ایشان پیش
گیرد وتدبیر امور هریک از این اصناف بر وفق
حکمت فرماید وبشغل وعملی که شایسته اوست
باز دارد واز استعمال لهو واشتغال بلغو وارتکاب
مناهی وملاهی وبطلت وعطلت وبیکاری وبوالهوسی
منع وزجر فرماید خصوصا مقربان حضرت خود را که
مظاهر تجلی صفات ومرآت بروز رسوم وعادات

آنحضرت شد چو مقام و مرتبهٔ پادشاه از آن بالاتر است

که هر کسی او را تواند دید و شأن او از آن والاتر

که دست هر زبردستی بدامان عزت و جلال

وصلش توان رسید و پادشاه بمفاد السلطان

ظل الله فی الارض بمنزلهٔ مصباحی است که مردم بروشنایی

آن معاش کنند و مقربان حضرتش بمنزلهٔ مشکوتی که

شعاع آن مصباح از پس آن مشکوة برایشان تابدن

گیرد

گیرد و آن مشکوة بهر لونی که باشد مصباح را از خارج

بدان لون مشاهده کنند و قیاس نمایند بیت

چونکه بیرنگی اسیر رنگ شد * موسیی با موسیی در جنگ شد

پس بر پادشاه لازم است که مقربان حضرت خود را

از هر غل و غش خالص گرداند و در تزکیه و تصفیهٔ

انها اهتمام بلیغ فرماید و از صفات رذیله که مقیاس

ارباب ذکا و فطنت است پاک دارد و بهانه واضح مدست

بهانه جویان فاضح ندهد و اسباب تجری عصیان

برای مردمان فراهم نیاورد بلکه هریک را انچه متی

مهم مشغول فرماید که مجال عصیان نکنند و فرصت

خیال و تصوران نداشته باشند تا وقتیکه بانجام

خدمت و حسن کفایت معتاد شوند فان العادة

کالطبیعة الثانیة پس چون مردمان دور و نزدیکان

حضور را بدین شیوه ستوده ببینند اندک اندک

اصلاح پذیرند و روش نیکو پیش گیرند و بالجمله

باید پیوسته سیاست و تدبیر و نظر و بازیافت امور

جمهور را نصب العین خاطر ساخته غفلت را جایز

نداند که من قصر عن السیاسة صغر عن الریاسة

و همواره مردمان را بالتزام قوانین عقل و نوامیس شرع

و اکتساب عدل و رعایت انصاف و پاس عدل و

ترک جور و اعتساف لاسیما اعزه و اعیان را توانا

وتوانگران که مردمان ضعیف بیچاره را بامید عزت و
شوکت و مال و ثروت آواره میکنند و از پا در می اندازند
مأمور دارد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
السلطان وزعة الله فی ارضه یعنی پادشاهان
بازدارندگان خدایند که از جانب خدای تعالی ستمکاران را
از ظلم و جاهلان را از ارتکاب معاصی باز میدارند چه
اگر سلطان نباشد مردم از ارتکاب معاصی و انهماک

محارم ممنوع نشوند و هر یک از اصناف خلق وازع و
رادعی موکل است که آنها را از آن معاصی منع کند
و گفته اند همچنانکه قوام بدن بطبیعت است و قوام طبیعت
نفس و قوام نفس بعقل همچنین قوام مملکت بملوک است
و قوام ملوک بتدبیر و سیاست و قوام سیاست
باستعمال قوانین عقل و حکم و نوامیس شرع و چون
این قواعد و قوانین در میان خلق متعارف شد

ومتداول گردید و بارکان عزم پادشاه خللی نرسید

مملکت بی دغدغه نظام پذیرد و خداوند هر کمالی بکمال

خود رجوع و صاحب هر هنر و صنعتی بهنر و صنعت خود

توجه فرماید و بامر معاش مشغول گردد و مردمان وحشی

رفته رفته اهلی شوند و اشرار اخیار و فقرا توانگر گردند

و بیم و خطر ضرر از ایشان مندفع شود و لذت انتظام

مملکت دریابند و باسودگی اوقات گذرانند

مان

فَاِنَّ اَكْمَلَ الرِّجَالِ مَنْ اَدَّبَ النَّاسَ بِجَمِيلِ الْخِصَالِ

بخلاف آنکه امر بر خلاف این باشد که قوام ملک بزودی

بر طرف شود و مقام و مرتبت ملوک زایل گردد و جور

و فتنه و تحارب و هرج و مرج پدید آید و رسوم مروت

معدوم و حدود انسانیت مندرس گردد و بنیاد

عدل و انصاف منهدم شود و نعمت بنقمت و ربح

بخسارت مبدل گردد و ملک روی بخرابی نهد و

مردم شیوهٔ شرارت پیش گیرند و بر مخالفت ولاة
جرأت قوی کنند و قدم جسارت ورزند و بیم و
اندیشه کار بیکو نهند و در آنوقت خاصیت ریاست
و منفعت سیاست بالمرّه پوچ و باطل گردد و رئیس
مرؤس و وضیع شریف و خوردان بزرگ شوند که
اذا رغبت الملوک عن النظام رغبت الرعیة عن الطاعة
وچون حالت خلق دگرگون شد شعور و ادراک

رؤسا و اهل فضل قلت پذیرد و بمصاحبت اجلاف
و اوباش تن در دهند و بفروتنی آنها ناچار گردند
و بکردار و گفتار آنها راضی شوند و از چارهٔ هر کاری
بازمانند چنانچه کتب معتبرهٔ تواریخ بحکایات محمد امین
مخلوع مشحون است بعضی از دانشمندان گفته اند که
سلطان را هفت خصلت جمیل باید اول اصابت
وحب زیرا که این دو خصلت موجب استمالت قلوب

عوام و وقع هیبت در دلهای جمهور انام و مایه تمکین

و تواضع زیردستان برای سلاطین و حکام است

دویم علو همت و آن پس از تزکیه و تهذیب باطن و

و تسویه و تعدیل قوای شهویه و غضبیه حاصل کردد

قدر الرجال علی مقدار همتهم سویم متانت رای

و آن بنظر دقیق و فکر صحیح و تجارب بسیار و عبرت

بردن از احوال کذشتکان بحصول پیوندد چهارم

عزیمت تام که حکما آنرا عزم الرجال کویند فان العزم

فی السلطان کالقدرة فی البنان و آن از برکت رای

صحیح و ثبات تام حاصل شود و ارتکاب هیچ فضیلتی

و اجتناب از هیچ رذیلتی بدون آن متیسر نشود و این

خصلت منشا وصول بجمیع خیرات است خاصه نفاذ

امر که هرکز بدون عزم صورت نخواهد بست و

محتاج ترین خلق باین خصلت طایفه ملوک و سلاطین

گویند مأمون خلیفهٔ عباسی زمانی دراز بخوردن
گل عادت کرده بود چنانچه ترک آن نتوانست نمود
و اطبای عصر از تدبیر و علاج آن اظهار عجز نمودند
روزی دانشمندی بجانب بارگاه شتافت و گفت
من علاج این مرض دریافته ام چون بحضور آمد گفت
ایها الخلیفه خوردن گل را ترک کن خلیفه بخندید و گفت
اگر توانستمی ترک کردمی حکیم گفت فأین عزم الملوک

این

چون مأمون این کلام بشنید رگ غیرتش بجنبید
و جز ترک عادت حیلتی ندید پنجم تحمل نمودن بر
مکاره و صبر کردن بر شدائد و اصرار در تحصیل مطلوب
و ادراک مقصود و لیکن باید تا هنگام بلوغ بمأمول
کلال و ملال بخود راه ندهد و مانند مرغ بدام افتاده
دست و پای بیفائده نزند و خود را بیجهتی معقول
رنجه ندارد و هیچ رنج و مشقتی را شاغل هیچ تعب

وزحمتی نکرداند وهنکام کرفتاری بارام دل وجمعیت
خاطر وصحت مشاعر بعلاج کار پردازد وچون امری
پیش اید که مستلزم مشقت ورنج باشد کسالت و
تنبلی را بیکسو نهد واز جای بجنبد ودندان برجکر
فشارد وساعت را غنیمت شمارد وامروز را بفردا نیندازد
که کفته اند وفی التاخیر افات **بیت** نبوشی از پس
هر نیش نوش جان افروز * بیابی از پی هر رنج کنج جان *

پرورد واین خصلت مفتاح هر فتح ومعیار هر ظفر است
که من قرع بابا ولج ولج **ششم** جمع اوری مال ومعمور کردن خزاین
وکنوز بنفایس اموال وذخیره کردن مؤنه رعیت ولشکر
وعیال واین خصلت منشا توسعه احوال وسبب تلطیف
خیال واسودکی از اندیشه ودغدغه مال است چه
هرکاه دشمن قاهری که منتهز فرصت است بر بی برکی سلطان
ولشکر وتهی دستی اهل کشور اکاه کردد وقت را غنیمت

شمارد وقدم جسارت پیش گذارد وبا سانی غالب گردد

وظفر یابد هرچند بالذات ضعیف باشد زیرا که

اضمحلال خصم تهی دست بر هیچ ضعیفی دشوار نیست و

هم چنین لشکریان چون خزانه را از نقد وانبار را از جنس

خالی بینند روی از اطاعت سلطان بگردانند و

پشت بدشمن کنند وشمشیر در نیام نهند واسلحه

وادوات جنگ از چنگ بدهند ودر انوقت بند

دگفتار

وگفتار کار در درهم ودینار نکند وهزار دانه الماس

بر کیان بجای یک قرصه نان بکار نرود واین منافی

عقل ومخالف عاقبت کیشی ومال اندیشی است

هفتم اعوان کار آزموده با عقل وهوش وانصار

پیکار دیده با تاب وتوش که خداوندان ثبات رای

وقدم باشند وهنگام خدمت نعمت نپردازند و

در وقت مقابله با خصم جرأت بر اعمال ادوات حرب

وقدرت بر نکاهداری نفس در شدت توالی طعن و ضرب

داشته باشند وحالتشان در شبانه روز متغیر

نکردد و قوای مدرکه ایشان بجهه عوارض ضعف

نپذیرد تا دوست را از دشمن فرق کنند وناصح

نواز وخاین کداز باشند و رندان پارسانما امر ملك

وملت را با ایشان مشتبه نمانید وحقیر را در نظر

ایشان جلیل وجلیل را حقیر جلوه ندهند وبجهت

دناءت فلان بر سپاست مظلوم بیکناه اقدام نکند

که ان الله لا یحب الظالمین و بسبب شفاعت فلان

از تقصیر فلان ظالم نامه سیاه در نکذرد که العفو

عن الظالم ظلم مصراع ستم بر ستم پیشه عدلست وداد

وحریفان خوشخو وظریفان بذله کو وشوخ طبعان

طراز وادانهان شیرین کفتار هنکام ضعف

وسستی نفحات طرب آمیز وحرکات شور

انگیز امتعه و اموال نفیسه که بمرور دهور زیب

وزینت صندوق وکیسه کرده اند بمفت ورایگان

ازدستشان بیرون نبرند وبنرادی وطراتی

دست وجیب بشر[illegible]ا از نقود واجناس وسایر

ما یحتاج تهی ننمایند چنانکه بترنم گویند

واذا سکرت وهبت ما ملکت یدی ؛ من دون

املاق ولا اشفاق ؛ واذا صحوت وغاودتنی

اثر

همتی ؛ اصبحت ندمانا لترك الباقی وبخمر ستراسند

ابسر جودی اننی کلما ؛ اسرفت فی السکر ولا ادری

ندمت فی صحوی علی کل ما ؛ ابقیت من مالی فی سکری

واکتفا بضرر نکرده این صفت رذیله را فخر خود دانند

وتبذیر وسرف را کرم وشرف خوانند وگفته اند

که بقا وحصول ملك ودولت بعد از صفت عدالت

بدو چیز شود یکی اتفاق امرا واولیای دولت

ود دیگری اختلاف علمای ملک وملت وهم چنین زوال
آن بعد از سبب جور وتغلب از اختلاف آراء
پدید آید ومنشأ اختلاف آراء وسبب حدوث
آن غالبا از رغبت نمودن بماکولات ومشروبات
واشتغال بمنهیات وتکبر وتجبر وتفنن وشتم و
افترا بهم میرسد زیرا که در این حالت ملکات نفسانیه
اندک اندک ضعف پذیرند وهمتها سست شوند

وعصبیت جاهلیت مستولی گردد وخلق بکسالت
وآسایش وتن پروری وعیش وراحت میل کنند
وبلسان حال گویند : ان البطالة والکسل
احلی مذاقا من عسل ؛ ان لم تصدقنی فسل عمن کسل
عمن کسل ؛ وصفات ردیه واخلاق بهیمیه بر امزجه غالب
شود وخورد وخواب بر طبایع مستولی گردد ؛ و
بترهات ومزخرفات وبیهوده گفتن وتطویل لاطائل

وشتم وفحش وکلمات رکیکه دلکذاذ وغیر ذلك اوقات

مصروف دارند وشب بروز ارند وبدین سبب

اختلاف ونزاع درمیان ایشان بهم رسد واسباب

تحارب وتشاجر ذات البین فراهم اید زیرا کرد د

خلوت نشستن ودر بر روی اغیار بستن واسباب

عیش وسرود والات فسق وفجور بالضروره مهیج

فتنه وفساد ومحرك بغضت وعناد است پس تدبیر

فراهم اوردن

درحفظ وبقاء دولت اتفاق انصار واعوان واولیا

ولشکریانست وهمین اتفاق اعوان منشا حدوث

اختلاف درمیان دشمنان خواهد بود وچون این

اختلاف درمیان دشمن بهم رسید بلاد وقلاع

انها بی جنك وجدال وصرف اموال مسخر کردد و

سلطان بدون تضییع نفوس وتخریب دماء منصور

ومظفر شود وبالجمله اتفاق اعوان از پاس قوانین

معدلت است پس لازمست که پیوسته پادشاه در حال
رعیت و لشکریان نظر نماید و بر حفظ قوانین معدلت
حریص باشد زیرا که قوام مملکت چنانکه گفته اند بر غایت
صفت عدالت است و از آن دو شرط است **شرط اول**
انکه اصناف خلق را با یکدیگر معتدل و مساوی سازند
چنانکه هر صاحب مزاجی با وجود اعتدال چهار عنصر
سالیان دراز ماند و بسن کهولت رسد و غالبا

صحیح البدن باشد و بسقم و علت و امراض مزمنه گرفتار
نشود همچنین مملکت با اعتدال چهار صنف از مردم
که نازل منزلهٔ چهار عنصرند باقی و مستدام ماند
و خلل و فساد در آن راه نیابد **صنف اول** اهل
قلمند و آنها علما و فضلا و عرفا و فقها و قضات و
کتاب و حساب و مهندسان و منجمان و اطبا و شعرا
و مانند انها باشند که قوام دین و نظام دولت بوجود

ایشانست وایشان بمنزلهٔ آبند در طبایع که در جلود
ولحوم وعروق واعصاب ساری وجاریند صنف
دویم اهل سیفند مانند مقاتلان ومجاهدان و
غازیان واهل حدود وثغور ولشکریان وحارسان
سلطان ونگهبانان دولت که نظام عالم بتوسط ایشانست
وبمنزلهٔ آتشند در طبایع صنف سویم ارباب معاملاتند
مانند تجار وغیرهم که امتعه وبضاعات وسایر

مایحتاج

ما یحتاج خلقرا از بلدی ببلدی نقل نمایند وهمچنین
اهل حرف وصناعات که الات وادوات اکل وشرب
ولباس خلقرا ترتیب دهند وامر معیشت خلق بمعاونت
ایشان صورت نگیرد وبمنزلهٔ هوا آند در طبایع صنف
چهارم اهل کشت وزرعند مانند برزگران ودهقانان
وباغبانان واهل فلاحت که قوت خلق را مهیا کنند
وبقای خلق بدون مدد ایشان محالست وایشان

بمنزلهٔ خاک‌اند در طبایع و چنانکه مذکور شد بغلبهٔ
یک عنصر بر سایر عناصر اختلال در مزاج هم رسد و
موجب مرض و علت گردد همچنین غلبهٔ یکصنف از
اصناف مذکوره اربعه بر سایر اصناف موجب حدوث
اختلال و مورث عدم انتظام و اعتدال مملکت خواهد
بود و در صورت اعتدال و تساوی در درجات
و مراتب ملک منتظم شود و روی بابادی نهد و خیر

و برکت در کسب و صنعت خلق زیاد شود و مردم
بتحصیل هنر و صناعت حریص شوند و مزاج مملکت
معتدل شود و از امراض مخلّه مانند فتنه و فساد و
بغض و عناد محفوظ ماند **شرط دوم** آنست که
در مراتب احوال و افعال مردمان نظر نمایند و با هریک
از آنها در خور استحقاق عمل فرمایند زیرا که مراتب
ایشان مختلف است و بحسب اختلاف پنج صنف‌اند

صنف اول مردمانند که بالذات و بالطبع اهل خیرند
و نیکی ایشان بدیگران نیز سرایت میکند و حکماء
این صنف را زبدهٔ کاینات و خلاصهٔ موجودات
نامند و رئیس اعظم خوانند و باید این صنف از خلق
در خدمت پادشاه از هر صنفی مقرب تر باشند
و پادشاه در توقیر و تعظیم و اکرام و تبجیل انها تقصیر
نفرماید و صحبت ایشانرا غنیمت داند و پند ایشان را

بپذیرد

بپذیرد و شفاعت ایشانرا قبول و گفتار و کردار ایشانرا
حجت و دلیل و ایشانرا بزرگان و مقدم ترین خلق
داند **دویم** کسانیند که بالطبع نیکند ولکن نیکی ایشان
بغیر سرایت نمیکند انهارا باید عزیز و محترم داشت
و بر تعدی خیرات و سرایت فضایل خود بر دیگران
تحریص کرد و ترغیب نمود و اسباب ترویج ایشانرا
فراهم اورد و رونق و فتق امور مهام و رجوع جمهور

انام را بکف کفایت ایشان گذاشت **سوم** کسانیند
که نه از اهل خیرند و نه از اهل شر لا الی هؤلاء و لا
الی هؤلاء باید انها را در امن و راحت داشت و به
خیرات تحریص نمود تا بقدر استعداد ذاتی خود
بکمالی رسند و بمقتضای قابلیت فطری تحصیل هنر
نمایند و اکتساب فضلی کنند انا خلقنا الانسان
فی احسن تقویم **شعر** آدمی زاده طرفه معجونیست ۲

کز فرشته سرشته وز حیوان ۲ گر کند میل این شود کم از این
ور کند میل آن شود به از آن **چهارم** اشراریند که شر انها
بدیگران سرایت نمیکند باید انها را اهانت نمود و
خوار و ذلیل کرد و بمواعظ بلیغه و زواجر شدیده
منع فرمود تا شاید ترک نمایند و بر نیکی و جانب خیر میل
کنند **پنجم** اشراریند که شرارت انها مسریست و
بدیگران تعدی میکند و انها اخس مخلوقات و

ارذل موجوداتند و طبع انها ضد طبع صنف اولست

و باید شر انها را دفع کرد و از کردار ناشایست زجر

و منع فرمود اگر دفع شر ایشان ممکن نشد ازاله انها

اول حبس کردن و از مخالطت و مجالست با اهل مملکت

منع فرمودن اگر این نیز مفید نیفتد بقید انداختن

و زنجیر نمودن و از تصرّف در ملک و دولت باز داشتن

اگر باین نیز علاج نشد اخراج بلد کردن و از دخول مملکت

منع نمودن و هرگاه این هم مفید نیفتاد و شرارتش بحد

افراط رسید چنانکه کار را بر مسلمانان تنگ نمود و

امر معاش و معاد ایشان را تنگ کرد باید بر قتل او اقدام

نمایند بلکه آن عضو را اگر ماده و منشا شرارتست

قطع نمایند چنانکه در مرض شقاقلوس میکنند که

سرایت بعضو دیگر نکند و بر تخریب بنای خداوندی

قدم جسارت پیش نگذارند و رعایت ادب را لازم شمارند

مگر رئیسی که خداوند علم و فضل و عقل کل باشد و
عقل و وحی و الهام استعدادی و برهان قطعی او
اقتضای قتل کند و او حکم کند سؤال و جواب حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام و مالک اشتر در لیلة الهریر
در باب مقتولین مشهور و در السنه و افواه مذکور است
که ما بینی و بینک الا انی ما قتلت احدا کان فی صلبه
مسلما تعبد سبعین بطن و هرگاه دیگران بر قتل

اقدام کنند ضامن ثار و مستوجب نار و عقوبت
ملک قهار خواهند بود و بالجمله چون از تسویه و تعدیل
اصناف مردمان و تقدیر مراتب ایشان پرداختند
باید که در تسویه و تعدیل ایصال قسمت خیرات عامه
و مشترکه ایشان پردازند مانند امن کردن طرق و
شوارع برای سلامتی جان و مال و عرض و ناموس
خلق که مجموع انها فی الحقیقه بوجود پادشاه متعلقند

وبعد از آن در حفظ خیرات وبقای مبرات همت گمارند
تا هیچ احسانی از دست هیچ انسانی بدر نرود بر
وجهی که ضرر آن باهل ملک عاید شود وتا بتوانند
نوعی کنند که منافع مملکتی در خود مملکت بماند و
بخارج نرود چه امور اختیاریه مانند قرض دادن
وبیع وشرا نمودن وهبه کردن وچه امور قهریه مانند
غصب نمودن ودزدی کردن تا آنکه ضرری بملک

عاید نشود وخیرات منقطع نگردد وگفته اند باید جور
وستم وشرور وفتن را بعقوبتی دفع نمایند که مستلزم
جور وشر وفتنهٔ دیگر نباشد تا دفع مفسد بافسد
از آن لازم نیاید زیرا که این نزد عقلا مذموم است
وگفته اند چون پادشاه از استعمال قوانین
عدل فراغت حاصل نمود بر غایت احسان کوشد
وخلق را بندهٔ عنایت خود فرماید که الانسان

عبید الاحسان زیراکه بعد از خصلت عدالت
هیچ فضیلتی برای سلاطین با فایده تر از احسان نیست
وهیچ منقبتی نیکوتر از عنایت و تفضل که گفته اند
تفضل علی من شئت تکن امیره اما باید حفظ مراتب
هیبت را ملتزم داشته بدون هیبت باحدی
احسان ننماید که موجب بطر و تجاسر و زیادتی طمع
زیردستان میشود و بجایی رسد که اگر تمام دولت

خود را

خود را بیک نفر دهد دست از طلب ندارد و بدان
راضی و قانع نشود و گاه میشود که یکی از بندگان
بواسطه تاخیری که در انعام و احسان یا اختلافی
در کمیت آن یا خلفی که از روی ذهول باشد
در ایصال آنچه مطمح نظر و عادت مستمره او بوده است
روی از اطاعت مولی بگرداند و کینه او را در
دل خود جای دهد و منتظر فرصت او شود و ناگهان

ضرری رساند یا منشا خطری گردد فان کمون
العداوة فی الفؤاد ککمون الجمرة تحت الرماد
پس بهتر آنکه مستند عیان احسان و انعام را
بوقت معین و بمبلغ مشخص عادت ندهند تا
در ترك و تاخیر آن دغدغه حاصل نشود فان
العاقل لیس من تخلص من مکروه وقع فیه بل العاقل
من لا یوقع نفسه فی مکروه یحتاج الی الخلاص منه

و باید اعطا و احسان از روی غلط نباشد بلکه
بازاء خدمتی یا جلب منفعتی یا بواسطه خوف
و خشیتی باشد چه اگر بدون ملاحظه این جهات
باشد محمول بر بیخردی و تنك مغزی و سبکروحیست
و این هم عند العقلا مذموم و از دایره صواب
خارجست و آنکه ترجیح بلا مرجح لازم آید چه این
جهات مذکوره در غالب مردم یافت نمیشود پس

احسان نمودن ببعضی دون بعضی من دون مرجح
ترجیح بلا مرجح است و این خصلت با انکه خلاف
عقل و حکمت و نقل است مایهٔ تنفر قلوب و موجب
هیجان اطماع است فانّ اکثر مصارع العقول
تحت بروق الاطماع پس بر معطی لازمست که جمیع
این جهات را ملاحظه نماید و حالت مستعطی و
شان و استحقاق او را کما هو حقه رعایت فرماید

و زیاده از اندازه ندهد که حضرت امیر المؤمنین ع
فرمود کن سمحاً و لا تکن مبذراً و کن مقدراً و لا تکن
مقتراً یعنی در بخشندگی جوانمرد باش و اسراف
مکن و در انفاق اندازه نگاه دار و تقصیر روا
مدار و همچنین لازمست که در ادای حقوق لازمه
مماطله و تسویف نکنند و مسامحه را جایز ندانند
و مفاد و یؤتی کل ذی حق حقه را از دست ندهد

وخلف وعده نفرماید وکذب را روا ندارد که منشأ
نومیدی و عدم اعتماد و سبب هیجان بغض و کینه
و عنا است و گفته اند باید ارباب حاجت را از خود
محتجب ندارند و در بروی انها نبندند بلکه حاجب
و دربان قرار دهند تا هر کرا حاجتی باشد بدون
مضایقه و تامل قضای حاجت او کند و اگر مقدور
نباشد بزبانی خوش و بیانی دلکش او را بر گردانند

تا مایهٔ مایوسی خلق نگردد و اگر کسی بداد خواهی آمده
باشد داد او ستانند و اگر کسی را عرضی مکنون باشد
که اطلاع پادشاه بدان لازم باشد بحضر او برند تا
کار از وقت ضرورت نگذرد و مطالب فوریه لاینحل
نماند و فسادی بران مترتب نگردد و بر حاجبان درگاه
لازمست که در ایصال اخبار تعجیل نمایند و تاخیر نسیدارند
و درنگ و تامل را جایز ندانند بخصوص اخبار بد و موحش را

که چاره آن نمودن فوری است و گاهست که در تأخیر
اعلام چاره از دست برود و کار از وقت خود بگذرد.
و مورث ندامت گردد قیل لملكٍ بعد ذهاب
ملكه ما الذی اذهب ملكك قال ثقتی بدولتی
واعجابی بشدتی واضاعتی الحیلة وقت حاجتی و
التأنی عند احتیاجی الی عجلتی وگفته اند باید سعایت
ساعیان را بدون بینه و برهان قبل از تحقق قبول

نفرمایند و ابواب خوف و رجا را بر روی خلق مسدود
نفرمایند و باید مردم را در میان خوف و رجا بتسویه
و تعدیل دارند چنانکه هیچیک بر دیگری زیادتی
نکند چرا اگر خوف زیاد شود مایه مأیوسی است
و اگر رجا زیادتی کند موجب گستاخی **شعر**

ان الخلافة مضروب سرادقها ۲ بین النقیضین من عفو و من نقم

اشهد انك انت ارحم الراحمين في موضع العفو

والرحمة واشد المعاقبين في موضع النكال والنقمة

واعظم المتجبرين في موضع الكبرياء والعظمة وگفته اند

مصاحبت چند صنف از مردم موجب اغترار و شرمندگیست

لاف زن و گزافه ران و مفتری و دروغگو و خوش

باور و خام طمع چه مستمع بگفته این اصناف فریفته

شود و غره گردد و اعتقاد و اعتماد کند و بمقتضای

آن عمل نماید و بعد از آن خلاف آن بروز کند و مآل آن

شرمندگی گردد پس پادشاه باید از مجالست و مصاحبت

این اشخاص حذر کند و در محضر خود راه ندهد

و واسطه پیغامی نفرماید قال علیه السلم ایاک و مصادقة

الاحمق فانه یرید ان ینفعک فیضرک وایاک و مصادقة

البخیل فانه یقعد عنک فی احوج ما تکون الیه وایاک

ومصادقة الکذاب فانه کالسراب یقرب عنک البعید

ویبعد عنک القریب وایاک ومصادقة الفاجر

فانه یبیعك بالتافه وگفته‌اند چون تقصیری از یکی
از زیردستان سرزند باید با خدمات او میزان فرمایند
اگر مساویست اغماض کنند واگر خدمات او بر تقصیرش
زیادتی دارند اعتذار جویند واو را بنوازند واگر
عکس اینست عفو را شامل حال او کنند واین عفو را
با عدل منافی ندانند چه عدل عبارت از آنست
که بیگناه را عذاب نباید نه آنکه گناهکار را عفو نشاید

التافه الحقیر الوضیع

دهر

واگر چنین باشد پس تفضل و مرحمت کجاست و حضرت
ملك علام هم عادلست وهم خداوند فضل وانعام
وگفته‌اند بر پادشاه لازمست که در دفع متعدیان
ودزدان وراه‌زنان وامنیت راهها وحفظ سرحدات
وثغور واکرام اهل قوت وشوکت وشجاعت تقصیر
نفرماید وکوشش بلیغ نماید که گفته‌اند للرعیة المنام
وعلی الملك القیام ومجالست ومصاحبت اهل فضل را

غنیمت شمارد وخلطه وامیزش را با ارباب تجربه
زیاد کند که از مجالست انها بسی مجهولات معلوم
میشود وبسیاری از نکات خفیه روشن میگردد
فمن قرب السفل وادناهم وباعد ذوی الفضل
واقصاهم استحق الخذلان واستوجب الهوان شعر
وایاك ان ترضی بصحبة ناقص فتنحط قدرا من علاك وتحقرا
وگفته اند پادشاه باید بلذات طبیعی که نفس همون

او مخصوص است کمتر التفات فرماید وفکر را الحظه
از تدبیر مملکت معطل ندارد زیرا که قوت فکر پادشاه
در تدبیر مملکت وقوام امر سلطنت از قوت لشکرهای
بسیار بیشتر وشدیدتر است واز فکر حکما ودانشمندان
افزونتر وصایب تر فان ارباب الدول ملهمون
وگفته اند فکرة السلطان مرآت صافیة واگر پادشا
بتمتع والتذاذ نفس مشغول گردد وبتوهم انکه چون ام

سلطنت در ید تصرف من و تمام مملکت مسخر من و

مردم همه مطیع و منقاد فرمان منند پس باید اوقات

بفراغت و عیش و تن پروری و راحت و تمتع و لذت

صرف نمود و باین جهت از امور مملکت و رعیت غفلت

ورزد البته خلل و وهن و فتنه و فساد در مملکت راه

یابد و فتح ابواب شهوات کردد و سعادت بشقاوت

و خیرات بشر و رمبدل شوند فان الناس علی دین ملوکهم

و انتظام دولت بانحلال نهد و هرج و مرج پدید اید که

کفته اند لا اصلاح لرعیة فسد والیها و کفته اند من دام

کسله خاب امله و کفته اند من اکثر الرقاد حرم من المراد

و درانوقت مردم باستیناف سلطان عادل و خلیفه

عاقل و کامل پردازند فان خیر الملوک من کفی و کف

و عفی و عف و بر حضرت ملك علام و ایزد ذو الجلال

والاکرام در چنین وقتی واجب است که مردیرا

بر آنها امیر کرداند که متصف بصفات حمیده و مجتنب
از خصال ناپسندیده باشد که اللهم مالک الملک
تؤتی الملک من تشاء وتنزع الملک ممن تشاء وتعز
من تشاء وتذل من تشاء بیدک الخیر انک علی کل
شیء قدیر پس بر پادشاه لازمست که اشتغال
او بفکرت و تحمل او برنج و مشقت از هر کسی بیشتر باشد
که من طلب الممالک صبر علی هجوم المهالک و گفته اند

من علامة الدولة قلة الغفلة و باید سر خود را بهر کسی
نگوید و نزد هر کسی فاش نکند فان اضعف الناس من
ضعف عن کتمان سره خصوصا از نا اهل لاسیما از
زنان و کودکان و جهال و کم تجربگان تا قدرت
بر جولان فکرت خود داشته باشد و از فوات
مطلب و عروض مانع ایمن باشد تا هنگام ظفر و
فرصت که بمعنی حزمست و این از اعظم خصال ملوک است

وچون سر پادشاه بنزد دیگری باشد میدان فکر تش

تنك ومركب تدبیرش لنك است وفکرت اورا

جولانی نخواهد بود وچون فرصت یافت غنیمت شمارد

وکاررا از وقت نکذراند وتانی وتقاعد وتاخیررا

روا ندارد کر الاناة محموده الا عند امکان الفرصة

وگفته اند باید پیوسته جاسوسانرا بتجسس امور

خصوصا احوالات دشمنان مشغول دارند ودشمنان

داخلرا از دشمنان خارجه بدتر وبا زیان تر دانند

کرد رزیان کاری از دشمنان خارجه قوی تر وبر اضرار

جانی جانب تو وبر جسارت وچیرکی دلیر تر است پس

عدم تغافل از او اولی خواهد بود واحترام از او الزم

فانه کالجمرة الکامنة تحت الرماد فربما دب لك في

بیتك شباکا او نصب لك فیها اشراکا وهمچنین

امرا اینرا اکر از جانب خود بممالك میفرستند جاسوسانی

امین و کاردان قرار دهند که از سلوک و رفتار انها
اگاهی دهند و از کردار و گفتار انها مطلع سازند تا اگر
بعدل و انصاف رفتار کرده او را بخلاع فاخره بنوازند
و اگر بجور و اعتساف و ارتکاب عصیان و خلاف
گذرانیده است بانواع عقوبات بگدازد فان فضیلة
السلطان فی عمارة البلدان زیرا که جمعی از بندگان خدا را
بکفر سپردن و از بد و نیک رفتار و کردار او اگاه نشدن

از طریقه عقل و خرد دور و تفویض امر بکسی که معصوم و
خداوند عقل کامل نباشد از رسم حکمت مهجور است
حکما گفته اند قصر سلطنت را چهار قائمه است که اگر یکی
از انها ناقص باشد مهمات ملکی صورت نبندد **اول**
امرا که اطراف مملکت را از رخنه خصم محافظت نمایند
وشر دشمنان ملکی را از پادشاه و رعیت دفع کند
دویم وزیری که مؤنات سلطان و ملازمان او را انتظام

دهد و مال از جایگاه جمع کند و بجایگاه خرج نماید سوم

حاکمی که اوقات خود را صرف مصالح امور مردم نماید

و داد ضعیف را از قوی بستاند و اهل فسق و جور را

مخذول و اشرار و اوباش را مقید و مغلول فرماید

چهارم منهی آگاه بصیری که پیوسته احوال بلاد و عباد

و کردار وزرا و عاملان و رعیت را بعرض آنها نماید

لاسیما امور سرحد و ثغور چه سرحدات ملک بر ملک

محیط اند و خطر محیط از مخاط بیشتر است فقیر خود

از یکی از ناخدایان کشتی شنیدم که میگفت در قعر

دریا چندان خطری از موج نیست بلکه عمدهٔ خطر آ

در سواحل است یکی از اکابر گوید بر پادشاه لازمست

که در هر یک از حدود و ثغور مملکت امیری شجاع و کار

آزموده و عاقل و دیندار گمارد با لشکر و جمعیت و عدت

و چون محتاج مدد شود او را مدد فرماید تا پیوسته

چراکه ساحل موج خیز است و امواجش وحشت انگیز م

قوي دست و دلير باشد و چون فتحي كند نواخت و
تشريف تازه فرستند و اورا بمواعيد صادقه دلگرم
و امیدوار فرمايد تا كار مملكت قوام گيرد و امر دولت
انتظام پذيرد چه امراء دولت كه با قوت و شوكت و
آلت و عدت باشند بمثابه اعضاي رئيسه اند مانند
سر و جگر و دل و سپرز و غير انها و چنانكه بقاي انساني
بي اعضاي رئيسه ممكن نيست قوام سلطنت و نظام مملكت

نيز بي معاضدت امراي دولت صورت نبندد و امراء
ديگر كه برتبه فروترند بمنزله دست و ساعد و عضد و
زانو و ساقند و باقي اجناد و حواشي و عموم مردم
مع تفاوت درجاتهم بمثابه عروق و اعصاب و عظام
و عضلات شد و چنانكه شخص انساني بدين جمله محتاج است
چنين است پادشاه كه اگر يكي از انها نباشد كار مملكت
بدان مقدار نقصان پذيرد و گفته اند هيچ پادشاه را از

وزیر صاحب تدبیری گزیر نیست چه وزرا پیرایه ملک

و خزانه مال و سبب قوت و استحکام بنای سلطنت

و انتظام امور مملکت‌اند و اگر پادشاه را از وزیر گزیر

بود حضرت کلیم از بارگاه احدیت استدعای وزیر

نکردی و رب اجعل لی وزیرا بر زبان نراندی چه

این آیه شریفه سراسر ارشاد بصفات وزیر است

که باید در کفایت امور ملکی از جرأت و عقل و

تدبیر و کاردانی و سخاوت و امانت و خلوص عقیدت

و حسن ارادت نسبت بپادشاه و مروت و سجیه بمثابه

باشد که پادشاه را بمنزله برادر باشد و پشت دولت

از او قوی باشد که اُشدد به ازری و دل و زبان

خود را با پادشاه یکی دارد و باطن خود را از آلایش

خیانت و غل و غش صاف و خالص کرده اند و نفاق نورزد

که اشرکه فی امری و چون وزیر باین اوصاف

متصف باشد باید بشرف التفات سلطانی معزز
وبعنایات خسروی مشرف گردد تا قول اوزا اعتباری
وحکم اوزا نفاذی باشد وهیچکس بی رخصت او در هیچ
مهمی مداخله ننماید چه گفته اند سلطنت خیمه ایست
که ستون آن وزیر است وطنابهای آن بتفاوت
مراتب ودرجات درخوردی وبزرگی امنای دولتند
ولشکریان طنابهای فروتر که بدامنه خیمه واطراف آن

حلقه

حلقه کرده باشد که هنگام حاجت بکار برند پس وزیر
که بمثابه ستون خیمه است چندانکه بارفعت تر وعالی مرتبه تر
تر باشد خیمه مملکت ازاو باشکوه تر خواهد بود پس
اعتنا سلطان هرچند در ترقی رتبه وزیر بیشتر و شفقت
در بلند داشتن مرتبه او از سایر امرا ورؤسا واولیای
دولت زیاده تر باشد امر ملک بارونق تر ومهمات خاص وعام
بر رونق حکمت ورزانت منتظم تر خواهد بود گویند

وقتی میان امیر لشکر و وزیر کشور در تقدیم و تاخیر منازعت
افتاد امیر گفت من خداوند سیفم و تو صاحب قلم ملک را
بشمشیر توان گرفت نه بقلم وزیر گفت کار ملک بقلم راست
شود نه بشمشیر بیت قلم رخت جایی تواند کشید
که شمشیر نتواند آنجا رسید ماجرا را بعرض اقدس رسانیدند
هر دو را بخلوت خاص طلبید بوزیر گفت اهل قلم همیشه
خدمتکار اهل سیف بوده اند تو چرا اهل قلم را ترجیح

میکنی وزیر گفت ای شهریار شمشیر دشمنان را بگدازد
ولکن دوستان را نوازد و قلم هم برای نفع دوستان
بکار آید و هم برای دفع دشمنان اهل سیف را هوس
ملک داری پدید آید و بر ولی‌نعمت خود خروج کنند
و اهل قلم هرگز این خیال نکنند اهل سیف پیوسته
خزانه سلطانی خالی کنند و اهل قلم پیوسته بر خزانه
بیفزایند و آلت دخل از آلت خرج عزیزتر است پادشاها

این سخنان مقبول افتاده وزیر را بنواخت و بالجمله
سلطان باید امراء دولت و سرداران سپاه که رکن اساس
و حامیان حدود مملکتند بوجهی تربیت فرماید که
قصوری در قواعد تعظیم و وهنی در شرائط توقیر و تکریم
ایشان راه نیابد و دست ایشان در تصدی مهمات مالی
و ملکی قوی دارد و در اموری که محتاج بجانبی و تدبیر
باشد با ایشان مشاورت فرماید که برای و صوابدید

ایشان مهام ساخته گردد و انتظام پذیرد و سخنانی که
در باب مصالح ملک و مال معروض دارند اصغا فرماید
و در تقویت و انفاذ اموری که بدایشان تعلق و نسبت
دارد از مهمات نواحی و لشکریان و بموقف عرض رسانند
بسمع اصغا قبول کند و بالجمله یکی از اسباب اطلاع
بر احوال اهل ملک محاوره و محادثه و صحبت و مجالست است
پادشاه را ندیمانی باید عاقل و با مروت که در خلوات

با ایشان بنشیند وازهرگونه سخن راند وازهرجا وهر
کس خبر گیرد تا بر مکنون ضمیر احاد ناس خبیر وبصیر شود
وحالت هرکس را بداند وبموجب ان حکم راند وما دام
کرادلّه وامارات وقراین وعلامات بدست نیاورد
وبمیزان نسنجد وامر وضوح نپیوندد ویقین بر صدق
قضیه حاصل نکند حکم نفرماید وحتی المقدور باستمالت
وموافقت کوشد واز در صلح در اید فانّ استصلاح

حال العدوّ بحسن المقال اسهل من استصلاحه بحسن
الفعال وخود را بورطهٔ عقوبت ونکال ومجادله و
قتال نیندازد وامر را بلشکر کشی ومقابله باخصم منجر
نسازد وچون کار بمقابلهٔ خصم ومقاتله ورزم انجامید
اوّلاً باید نیت خود را خالص کند وغرض او خیر محض و
مقصود او طلب دین وقوّت ایین ورفاه واسایش
مسلمین باشد نه محض غلبه وتفوّق که از مشتهیات

نفس است وثانیاً بتهیهٔ اسباب اختلاف آراء در
میان خصوم بر آید و اتفاق ایشان را برهم زند ورای یکتای
ایشانرا پراکنده کند وما دامیکه همگی متفق اند تا ممکن است
قصد انها نکند که در چنین صورت علاج خصم ضعیف
بس دشوار است ثالثاً شرائط حزم و احتیاط را بعمل
آورد و بتقدیم رساند و مادام که وثوق کلی و اعتماد
تام بر لشکریان و اسلحه و اسباب جنگ و سایر ما یحتاج

انها از مأکول و مشروب وغیر ذلک نرساند بلشکر
کشی اقدام نفرماید ورابعاً تا ممکن است بنفس نفیس
قدم در جنگ نفرماید چرا که اگر منهزم و مغلوب شود تدارک
آن دشوار و صولت و سطوت و شوکت و هیبت او
از نظرها زایل خواهد شد وخامساً برای امارت لشکر
مردی امین و دلیر و شجاع و کارزار دیده و کار آزموده
و صاحب اخلاق و پاک طینت و بذال و عفیف النفس باشد

و پیوسته ممارست حروب کرده و بسی تجربها حاصل نموده
اختیار کند تا پادشاه را بضرر و خلق خدا را بخطر نیندازد
و امرائی که خداوند رای صائب و تدبیر کامل و تجربه
سداد متحلی و در رای با او موافق و اطاعت او را
بر خود ننگ نشمارند با او همراه کند و آنچه منشا اختلاف
و موجب نفاق باشد دفع آن را لازم دانند و تدارکات
لازمه آنها را بر وجهی که لشکریان محتاج نشوند و قطع

مستمرات

مستمرات و مقرریهای آنها را مطمح نظر نمایند مهیا
سازند چه طبع بهیمی در اکثر امزجه غالب لشکریان
غالب و دیده ایشان باب و نان روشن است اگر
از مرسومات ایشان قطع کنند ایشان نیز از رسومات
خدمت باز مانند و خاطر افسرده دارند و باندوه
ضرر پای از محل خطر باز پس کشند و عصبیت و غیرت
که شیوه ایشانست از دست بدهند و میل ایشان

از غلبه و قهر بر دشمنان نایل گردد وما دام که بتدبیر
وحیله وخدعه مانند کمین کردن وشبخون زدن و
امثال آنها قلع وقمع واضمحلال وتفرق دشمن ممکن باشد
حرب نکنند والات وادوات رزم بکار نبرند واحتیاطرا
از دست ندهند که مَن لاحَظَ العواقِبَ اَمِنَ مِنَ المعاتِب
گویند اردشیر بابک که از حکمای فرس است گفته است
در جاییکه بتازیانه اکتفا توان نمود بکار بردن عصا جایز
نیست

نیست وبالجمله اخر همه تدبیرها محاربه ورزمست ولکن
با رعایت احتیاط وحزم واطلاع از بواطن امور وارسال
جواسیس واستعمال انواع حیل وتدابیر وتشخیص
واختیار محل حرب درجاییکه بتحفظ وسلامت اقرب
وبصلاحیت طرید وجولان اردو وانسب باشد
ونباید درهنگام حرب ثبات وصبر را بکار برند و
راحت را در مشقت وتعب دانند واز تهور اجتناب

نمایند و انچه دلیل خوف و اضطرار میشود مانند خندق
کندن و حصار بستن و امثال انها در جاییکه موروث وهن
و جبن و نفور و دهشت و وحشت لشکر و موجب تهور
و جرات دشمن بد سیر میشود اجتناب نمایند و هر که
از لشکریان دلیر و رزم دیده باشد پیوسته او را
با نواع عنایات نوید دهند و دلگرم فرمایند و در
مدح و اکرام او مبالغه نمایند و هیچ دشمن را حقیر نشمارند

وباهانت

و باهانت و سخریه و استهزا در حق دشمن سخن نرانند
که گاه هست قوه غضبیه بحدی در طبع او هیجان بیابد
که دست از جان شسته و باکمال ضعف و حقارت
و فرومایگی دلیر و قوی گردد که رُبَّ حَرْبٍ ثارَتْ مِن لَفظَةٍ
و چون بر دشمن ظفر یابند مغرور نشوند و خاطر را
از خطر اسوده ندارند و طریق تسامح و اهمال و تقاعد
و غفلت پیش نگیرند که در چنین وقتی اهمال از حزم دور

وغفلت وتسامح از شعب غرور خواهد بود وفی کل غرور

فتور وتا ممکن است دشمن را اسیر ودستگیر کرد ب

قتل او اقدام نکنند وبتجربه بخونش نبالایند چه در قتل

احتمال ندامت هست ودر تاخیر ندامتی نیست بلکه

بعاقبت بینی ومال پایه او تربیت مانند فدا کردن

وغیره وچون داعی بر قتل هم رسد دشوار نخواهد

بود وپس از ظفر حقد وعداوت وعصبیت را ترک کنند

وتا تواند با دشمن مقهور طریق احسان ومهربانی

پیش گیرد واین سیرت ملوک واکابر اهل عقل است

وحکم دشمن مقهور پس از ظفر حکم مملوکست واستعمال

عفو از ملوک در حق مملوک بسی شایسته وپسندیده است

وچون مردم دیگر از سرکشان لطف وعنایت را نسبت

بدشمن مقهور ببینند میل باطاعت واز سرکشی وخود

سری بدایره انقیاد در آیند وباید دانست که آنچه گفته شد

در مورد بیت که در خود قوه مقاومت وتاب وتوانایی

مقابله ومقاتله وجدال بر بیند واکر نه چنان باشد

باید تدبیررا بکار برد وبچاره پردازد وباستعمال حیل

متمسک کردد واز در صلح در آید وبا خصم مداهنه کند

وبدفع الوقت مدافعه نماید تا علاج واسباب کار بوجهی

که شاید فراهم کند وباید دانست که امر ملوک و سلاطین

از سایر مردم عظیمتر واحتیاج ایشان از همه کس بیشتر

و بدرگاه

و بدرگاه خداوند قادر قاهر از همه کس نزدیکتر باید

در جمیع احوال بدرگاه حضرت ذو الجلال پناه برند و

عرض حاجات نمایند واز در مناجات درآیند و

تضرع وزاری کنند وامور را باو تفویض نمایند و

توکل را پیشه فرمایند ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

وبنواب وحجاب ومقربان درکاهش توسل جویند

وبدعای علما وصلحا وزهاد واتقیا وفقرا وتوجه ایشان

پشت گرم و قوی دل باشند و از نفرین و آه یتیم و

ستم رسیده بترسند و در استعانت و استمداد از

اهل دعا تقصیر ننمایند و باید دانست که هرگاه دو سلطان

یا دو لشکر با یکدیگر مقاتله و محاربه نمایند هر یک از آنها

که غرض او اقامه شریعت پیغمبر و اعلاء و اعلان دین

حق و جمعیت اسلام و خیرخواهی ایشانست آن محق

و مجاهد است و کشتگان آن فرقه را اجر و درجه شهادتست

و هر یک را

و هر یک را که غرض او تفریق کلمه اسلام و تبدیل ناموس

حق و سنن دین و اختیار باطل و جور و تغلب و منع

حقوق و انکار عقاید و ریاست دنیویه محضه و متاع

و زخرفات فانیه است آن مفسد و مبطل و کشتگان

آن فرقه هالک و مستحق عذاب و نکال و عقوبت خداوند

متعال خواهند بود ٢ حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

فرمود چون کسی امر منکری ببیند که مردم بآن عمل میکنند

وبسوی آن میروند اکر آنرا در دل خود انکار نمود معصیت
نکرده و در آن منکر شریک نشده و از عذاب الهی سالمست
و اکر بدل و زبان انکار آن نمود خدا تعالی با و اجر و مزد عنایت
خواهد فرمود و این کس افضل است از او و اکر بدل
و زبان و شمشیر انکار نمود برای آنکه کلمهٔ حق را بالا برد
و کلمهٔ باطل را پست کند آنکس راه هدایت را دریافت
و بجادهٔ مستقیم ایستاده و چراغ یقین در دل او تافته

و دل او را نورانی ساخته الحدیث و خدا تعالی در قرآن
مجید فرموده است وان طائفتان من المؤمنین اقتتلوا
فاصلحوا بینهما فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا
التی تبغی حتی تفیٔ الی امر الله مراد آنکه اکر دو طایفه
از مؤمنان با یکدیکر کارزار کنند در میان آنها اصلاح
کنند و اکر یکی بر دیکری تعدی کند و قصد او جور
و فساد باشد با او قتال کنند تا براه حق درآید و

فرموده است تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون
علوا في الأرض ولا فسادا مراد آنکه خانه آخرت را
برای کسانی مقرر داشته‌ایم که بنای سربلندی و خود
سری و فساد در روی زمین نداشته باشند و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام همین آیه شریفه را در خطبه شقشقیه
بر بطلان قومیکه با او داوری و مخالفت نموده و راه
خود سری پیش گرفتند دلیل آورده است و از جمله

آنکلمات که متعلقه باین باب است اینست که فرموده است
ولکن آسی ان یلی هذه الامة سفهاؤها و فجارها و
یتخذوا مال الله دولا و عباد الله خولا مراد آنکه اندوه
و حزن من از اینست که والی شوند بر این امت سفیهان
و بدکرداران ایشان و مال خدا را مال خود دانند
و بندگان خدا را بندگان خود بالجمله بعضی از ملوک و
سلاطین را در طی آیات و اخبار مدح و ثنای بسیار کرده اند

وبرخی را مذمت وتهدید بیشمار وجهه ومناط این دو
امر اصلاح وآباد کردن عباد وبلاد وافساد وویران
نمودن آنهاست واین دو فرقه از یکدیگر ممتازند و
ایزدی که بنیات اهل عالم آگاه وبرضمایر افراد بشر
خبیر وبصیر است مصلحان ومفسدانرا میشناسد
والله یعلم المصلح من المفسد وجزا وسزای هریک را
بمقتضای کردارشان میرساند وچنانکه سابقا عرض شد

تا ممکن است

وتا ممکن است امر باصلاح بگذرد بکار زار نرسد وصلح
سالمترین راهها ونیکوترین خدعهاست وخلاق عالم
حضرت فخر بنی آدم را صلی الله علیه وآله وسلم بصلح امر
کرد درانجا که فرمود وان جنحوا للسلم فاجنح لها مراد
آنکه اگر دشمنان بصلح وسلامتی وترک فتنه وفساد
میل کنند تو قبول کن وصلح نما وبا آنها مخالفت مکن
ولکن قرار صلحرا بروجهی باید داد که مستلزم تغیر و

تبدیلی در اصول و فروع دین مبین و شریعت غرای

الطاهرین

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و علی اولاده

نشود و بیضهٔ اسلام و حوزهٔ ایمان از طوارق خلل

مصون و محروس ماند و بلاد و عباد را ضرر و خطری

مترتب نشود و تشخیص و تمییز این بار دیست که عاقل

و بصیر و باحکام شرع عارف و خبیر باشد تا اگر جهات

خیر و شر و نفع و ضرر را متعارض بیند جانب اکثر و

و اهم را مراعات کند و شر قلیل را برای خیر کثیر راجح داند

و الیق و احق برای این امر کسیست که با وصف علم و عقل

تارک هوا و هوس نفسانی باشد و میل مفرط بزخارف

دنیای فانی نداشته باشد و غضب و شهوت و عصبیت

و حمیت نور ایمان او را بر طرف نکرده باشد نعوذ بالله

من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا و هذا المقدار کافی

مما اردنا ایراده مقدمة للمقصود اکنون بذکر عهد نامه

آنحضرت که مقصود بالذات و منظور اصلی نظر بود شروع
میکنیم باید دانست که حضرت ابی الحسن اسد الله الغالب
وصی رسول الله و خلیفته بلا فصل علی بن ابیطالب علیه
و علی اخیه و زوجته و اولاده الطاهرین افضل الصلوات
و اکمل التحیات قطب همه امامتها و مرکز همه ریاستهاست
و اوست حاوی و دارای عقل کل و اوست هادی
و راهنمای طرق و سبل تدبیر و سیاستش همه حقیقی

باز

و باز یافت و ریاستش همه تحقیقی کلماتش همه قواعد حکمت
و عباراتش همه قوانین سیاست لاسیما این عهد نامه
که جامع جمیع مراتب و مقاصد امر سیاست و حاوی شرایط
و قواعد امر سلطنت و دارای حکم علمیه و عملیه متعلقه
بامر ایالت است و مانند این وصایای لطیفه و ضوابط
شریفه در هیچ کلامی و هیچ کتابی از هیچ حکیمی دیده و
شنیده نشده است و هر مرد خردمند فطن ذکی را

برنکات براعت قرین ومضامین بلاغت اینش هم کلامی
رسید تمامی اداب ورسوم وقواعد واصول ونکات
دقیقه که درامر ریاست وسلطنت وسیاست لازم است
اورا حاصل خواهد شد وباید دانست که پادشاهانی
که امر سلطنت ایشان بروفق حکم عقل وقانون عدل
وطریق شرع است انها نیز مانند مجتهدین ازجانب
امام علیه السلم صاحب منصب نیابتند وچنانکه حدیث

انظروا الی من کان منکم قد نظر فی حلالنا وحرامنا وعرف
احکامنا برای مجتهدانی که باین خصال متصفند دلیل
وحجت است بانکه صدور این حدیث بروجه عینیت است
هم چنین عهدنامه انحضرت برای علما ومجتهدین دلیل
نیابت عامه است وچون بروجه خطاب صادر شده
دلیل نیابت خاصه است برای سلاطین مذکور
وچون مالک رضی الله عنه که مخاطب خطابات انحضرت است

نائب خاص بود هم چنین پادشاهانی که صاحب امر ریاست
و سیاست و خداوند ایالتند مخاطب این خطابند
و هرگاه بر وفق آن عمل کنند و بمضامین آن متخلق
کردند نائب خاص آنجناب خواهند بود و چون
نیابت ممالک از جانب آنحضرت از راه استعداد
و قابلیت و اطاعت کردن و عمل نمودن و امتثال امر
بوده پس هریک از سلاطین که خداوند استعداد

وقابلیت

و قابلیت باشند و بمضامین آن عمل نمایند و امتثال
امر فرمایند نایب خاص آنجنابند ولکن چون امامت
امام از دو چیز مرکب است از علم و از شمشیر پس
باید این هر دو در نایب امام نیز باشند و در
این زمان این دو جزء از یکدیگر جدا شده و دور
افتاده اند علم در علما و شمشیر در سلاطین قرار گرفته
پس خطاباتیکه متعلق بعلمند بسلسلهٔ علما متوجهند

وخطابا اینکه بسیف وسیاست وریاست متعلقند

بسلاطین متوجه خواهند بود واین عهدنامه

دلیل ریاست فریقین است وباید دانست که

نیابت خاص دو معنی دارد خاص بشخص وخاص بعمل

وخاص بشخص ازجهة خطاب از عام اشرفست

بعمل وعام بعمل از راه عموم از خاص اشرفست بشخص

از راه خصوص پس هر یك از سلاطین که بشرائط

مقرره وقوانین مندرجه در این عهدنامه عمل نماید

در این خطابات با مالك شریك خواهد بود وزهی

فخر وشرف زیرا که علو مرتبه ورفعت قدر وجلالت

مقام مالك در خدمت آنجناب زیاده ازان بود که

در این مختصر شرح توان داد در حق او همین کافیست

که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود یا مالك

کُنتَ لی کما کُنتُ لرسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

مراد انکه تو برای من یار و غمخوار بودی آنسان که من برای
رسول خدا یار و غمخوار بودم و اگر انحضرت بغیر از این
کلام در حق او نمیفرمود هر آینه در دنیا و آخرت او را بس بود
و حال انکه آنجناب مکرر او را مدح کرده و در چند
موضع در خطب و کتب و کلمات خود که در کتب معتبره
مسطورند او را وصف فرموده چنانکه پس از وفات او
کلامی فرمود که حاصلش اینست مالک مردی بود خیرخواه

و پاک و خالص و بیغل و غش و بر دشمنان ما سخت گیر
و انتقام کشنده خدا او را رحمت کند که روزگار خود را
بسر برد و مرگ خود را دریافت ما از او راضی و خوشنودیم
خدا تعالی او را خوشنود گرداند و ثواب او را در نامه
عملش مضاعف گرداند و همچنین هنگامیکه انحضرت
او را والی مصر گردانید نامه باهل مصر نوشت باین
مضمون که روانه کردم بسوی شما بنده از بندگان خدا را

که در وقت بیم و دهشت خواب ندارد و هنگام اضطراب
و وحشت روی از دشمن نمیگرداند و بر کفار و فجار
و طغاة و اشرار از شعلهٔ آتش تند تر است سخن او را
در گوش کنید و اطاعت امر او را در آنچه با حق مطابقت
لازم شمارید که او شمشیریست از شمشیرهای خدا که دم
آن هرگز کند نمیشود و از برش باز نمیماند و چون خبر
شهادت او را با نحضرت دادند فرمود دریغ از مالك

وچه مالك اگر کوه بود کوهی بود بی مثل و مانند که
هیچ رونده بر فراز آن بالا نرفتی و هیچ پرنده تا فراز آن نپریدی
بعضی از علما رضوان الله علیهم نوشته اند که اشتر کسی را
گویند که پلك چشم او برگشته یا شکافته شده باشد
یا آنکه پلك زیرین آن فرو افتاده باشد و چون در
بعضی از غزوات در عهد خلافت عمر زخمی بچشم او رسیده
و پلکش برگشته شده بود او را اشتر میگفتند و چنین

کسی را خروس چشم نیز میگویند وچه مناسب است

سخن طرماح بن عدی بن حاتم طائی هنگامیکه ازجانب

حضرت امیر المؤمنین علیه السلم برسالت نزد معویه رفت

وچون معویه جواب نامه انحضرت را مینوشت بنامه نگار

خود گفت بعلی بنویس لشکری برای قتال تو فراهم

آورده ام که دربسیاری بعدد جاورسهای شهر کوفه اند

چون طرماح این سخن بشنید بخندید وگفت بخدا سوگند

علی را خروسیست اشتر نام که تمام لشکر ترا بیک چشم

زدن مانند جاورس از زمین برمیچیند ودرچینه

دان خود آب میکند معویه چون این وصف بشنید

صد بار عسل مصفی بزعفران برای او برسم هدیه فرستاد

ودرهر باری یکصد دینار زر سرخ نهاده وباو نوشت

یا مالک اِمّا اَنْ تکونَ لَنا اَوْلا لَنا ولا عَلَیْنا وحکایت

او با معویه مشهور ودربعضی ازکتب معتبره مسطور است

ومشتمل است بر کلمات ظریفه و نوادر شریفه و مجاوباتی

چند که گوش از استماع آنها محظوظ و ملتذ میگردد

ومن طلبها نعلیه بها من مظانها و اماکنها اینست حاصل

مضامین بلاغت آیین عهد نامه آنحضرت که در ایالت

مصر برای مالك اشتر نگاشته وفقنا الله تعالی

بالعمل بها والتخلق بآدابها انه ولی التوفیق و بیده ازمة

الامور بسم الله الرحمن الرحیم

این عهد

این عهد نامه ایست که بنده خدا امیر مؤمنان علی بن

ابیطالب مالك بن حارث اشتر را بدان امر فرموده است

هنگامی که ملك مصر را بدو گذاشت و او را برای

جمع آوری خراج و مجاهده با دشمنان دین و اصلاح

امور عباد و آباد کردن بلاد والی و حاکم گردانید

فرمود. بپرهیز از خدا تعالی و او را مطیع و فرمان بردار.

باش و پیروی نما او را بآنچه در کتاب خود امر فرموده است

از فریضها و سنتیهای که نیک بخت نشود احدی

مگر بر پیروی انها و بد بخت نگردد احدی مگر با نکاه

کردن و ضایع کرداندن انها و یاری کن خدای

خودرا بدست و دل و زبان خود و انهارا فرمان

و بندگی او بکاردار که حضرت باری جل ذکره

ضامن و کفیل شده است یاری کسی را اگر او را یاری دی

کند و عزیز داشتن کسیکه او را عزیز دارد و

صولت

صولت نفس خودرا بترك شهوات و ارزوی لذات

بشکن و اورا از سرکشیها و خودسریها بازدار و

ریاضت ده تا رام شود و مطیع و منقاد تو گردد

و بمشتهیات جسمانی نپردازد فَاِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ

بِالسُّوْءِ اِلَّا مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ از این پس بدان ای مالك

که من ترا بسوی شهرهائی فرستادم که پیش از تو

بسی دولتها بر ان گذشته است بعضی بداد و برخی

به بیداد و مردم بکردار تو مینگرند چنانچه تو بکردار کن شتکان
مینگری و می سرایند در حق تو از خوبی و بدی
انچه تو در حق انها بر آئی و در تو همی بینند
که تو در انها همی دیدی و خدایتعالی بندگان
نیکوکار خود را شناساینده است بمردم با نجاه
بزبان بندگان خود جاری کرده است که
انهارا یاد کنند تا چون مردم در هر مجمعی نیکی

ایشان بشنوند

ایشان شنوند ایشانرا نیک دانند پس تو
چنان کن که در هر محفلی ذکر خیر تو بزبانها جاری
شود ۲ و باید بهترین اندوده‌ای تو برای نفس
خود کردار شایستهٔ تو باشد ۲ پس هوای نفس
خویش بدست خویش نگاه دار ۲ و اورا مقهور
کن و مغلوب گردان ۲ و از انچه خدایتعالی
برای تو روا نکرده است بنفس خود بحل منا

که بخل ورزیدن بنفس خویش انصاف و عدلست

ازان در انچه انرا خوش دارد یا ناخوش پندارد

و دل خود را بخشودن و محبت داشتن و لطف

فرمودن بر عیت بیاکاهان و چون جانور

درنده مباش که خوردن انها را غنیمت خود

دانی چه مردمان دو کروهند کروهی در

دین با تو براداراند و طائفه در سرشت و

افرینش با تو برابر پس هر کونه لغزش از ایشان

سر زند و یا سبب و علت کناه بر ایشان طاری

شود که از دست ایشان توان کرفت و ایشانرا

براه حق و طریق صواب توان باز داشت

پس ایشانرا از عفو و کذشت همان بخش که تو خود

از خدا یتعالی امید بخشش و عفو داری چه

تو بر ایشان غالبی و انکه ترا بر انها والی ساخته است

برتو غالب است وخدایتعالی غالب است بر آنکه

ترا والی گردانیده است برایشان وخدایتعالی

امر ایشان بکفایت تو نهاده وانجاح

مرام ایشان از تو خواسته است وتورا ابلون

ورفتاری که با ایشان داری آزمایش فرموده

زنهار با خدای خود ستیزه مکن ورنج بر خود

روا مدار واورا مخالفت منمای که ترا تحمل

انتقام واذیت او نیست واز عفو ورحمت او

بی نیاز نتوانی بود وچون بر گناه کاری ببخشانی

پشیمانی بر خود روا مدار وچون بدکرداری را

عقوبت نمائی بدان شاد مباش وتا تورا مجال

عفو وگذشت باشد بسخط وخشم مگرای و

بخود مبال که مرا بر مردم امیر کرده اند ومردم مرا

بحبل اطاعت من اسیر نموده اند چه این بالیدن

و بهوای نفس رفتن دل را مفسدت باشد و

دین را ضعیف و ناقص کرداند و تبدیل رفاهیت

و تغییر نعمت را نزدیک کرداند و چون در

خود نکری و بزرکی و حشمت خود را بزرک

شماری و شکوه و ابهت خود را عظیم انکاری

لحتی بخود آ و عظمت و جبروت الهی را در نکر و خود را

مقریب و پادشاهی و قدرت و توانائی او را برابر تو

بدان قادر نیستی مشاهده فرما تا ترا ازین کبر و غرور بیدار کرداند

و صولت کبر ترا بشکند و نخوت ترا برطرف کرداند

و ترا از سرکشی باز دارد و عقل ترا که بواسطه هجوم کبر و

غرور از تو دور شده بود باز آرد و بازش بتو سپارد

و بترس ازینکه در عظمت و جبروت با خدای تعالی ستیزه

و بزرکی و خود را در بزرکواری با او مانند پنداری

که خدای تعالی کردنکشانرا خوار و متکبرانرا پست میکرداند

هو

باخدا از در انصاف در آ بانچه بلسان رسول خود بر تو

واجب گردانیده و الها را بر پای دار و در حق مردم انصاف

ده از جانب خود و از جانب کسان و خویشاوندان

خود و انکه ترا دران میلی است در بارهٔ رعیت خود

بعدل و نیک رفتاری بگرای و حق هیچیک را فرو

مگذار چه اگر چنین نکنی و انصاف ندهی ستمکار خواهی

بود و هرکه بر بندگان خدا ستم کند و حق ایشان با ایشان

وی

رد ننماید خدا تعالی خصم او شود و هرکه را که خدا با

او خصمی کند در محکمهٔ قیامت او را حجتی نماند

و خود داری نتواند و او با خدا دشمن است تا وقتیکه

بتوبه بگراید و جامهٔ گناه از خود دور نماید و هیچ چیز

داعی تر بر تغییر نعمت خدا و تعجیل نقمت او مانند ظلم و

جور نیست و بتحقیق که خدا تعالی شنونده است دعای

مظلوم را و برای انتقام کشیدن از ظالمان در کمین گاه

ایستاده وفرمود باید محبوب ترین کارها نزد
تو میانه روی باشد در حق وفراگیرنده تر
آنها بر همه مردم در عدل وجامعتر آنها برای
خوشنودی رعیت چراکه اگر عامهٔ مردم با
تو در سخط باشند خوشنودی تنی چند از
خاصگان ترا فایدتی نبخشد واگر عامهٔ مردم از
تو خوشنود باشند وچند تنی از خاصگان با تو

در خشم باشند

در خشم باشند از خشم ایشان ترا زیانی نخواهد بود
وفرمود بار خاصگان رعیت بر گردن والی و سلطان
در وقت فراوانی از همه بارها سنگین تراست و
اعانت ایشان بوالی در هنگام سختی از همه کس کمتر
عدل وانصاف والی را در حق مردم مکروه میدانند
واصرار ومبالغه در خواهش وتوقع از همه کس
بیشتر کنند وشکر عطای او از همه کس کمتر گویند

وچون عطای او دیرتر بایشان رسد عذر نپذیرند

و پیچشهای روزگار تاب نیاورند و صبر و

تحمل نتوانند و از روی نخوت و خودپسندی

خود را از حوادث روزگار بر کنار کشند ولکن

عامهٔ مردم چنین نیستند بلکه باندک عدلیکه

از والی بینند شادمان شوند و باندک عطائی

مسرور گردند و شکر گویند و بدانکه عامه

مردمند ستونهای دین و عامهٔ مردمند سبب

اجتماع مسلمین و ذخیرهٔ وقت ضرورت برای

دفع دشمنان نه خاصه ایشان پس باید محبت قلبی

تو و میل باطنی تو بایشان باشد وفرمود

هر که از مردم عیب جوئی کند و عیب کسان نزد

تو گوید او را دشمن دار ۲ و از خود دور کن چه

در مردم عیبهائی چنداست که والی خود در پوشیدن

ان عیوب از همهٔ مردم سزاوارتر است و انچه
از عیب مردم بر تو پوشیده ماند در کشف ان
مکوش و پردهٔ مردم مدر و اصرار در اظهار ان
منما چه انچه از انها بر تو اشکار شود ازاله و
دفع ان بر تو است و انچه از تو پنهان است حکم
ان با خدای تعالی است و تو خود انچه بتوانی بر زشتیهای
مردم و عیبهای ایشان پرده پوشی کن انقدار

که تو خود دوست داری که خدای تعالی بر عیبهای تو پرده پوشی
کند و فرمود کینهٔ مردمان در دل خود جای مده
و گره ان از دل بگشای و رشتهٔ انتقام را از خود
قطع کن و فرمود از هرچه ترا تعرض ان لایق نیست تغافل
نما و تجاهل کن و خود را بنادانی بدار چنانکه گویا
نشنیده و ندانسته و از ان در گذر و در صدد ان
مباش و فرمود هر که از راه خیر خواهی بنزد تو سعایت

مردم کند، وعیب کسان بر تو شمارد، پند او مپذیر
وکوش بکفته او فرا مدار، چه هیچ غمازی در کفتار
بی غل وغش نباشد، اکرچه خود را بجامه خیرخواهی
بنظر تو در آورد، وخود را بپند دهندکان مانند
نماید، وفرمود چون ترا مهمی روی دهد با چندتن
دران مهم مشورت منما وسخن خود را با انها
درمیان منه، واز انها رستکاری مطلب و

خیر مجوی، بخیل وجبان وحریص، چه مرد بخیل
از فرومایکی خود در احسان وفضل بر روی تو
فرو بندد، واز کرم وجود باز دارد، وترا بفقر و
درویشی بترساند، وبتو چنان نماید که اکر مال
خود بمردم دهی تهی دست خواهی شد، وبفقر
ودرویشی خواهی در افتاد، ومرد جبان ترا در
امرهای خطیر وکارهای صعب ضعیف کرداند

و در شدائد و نوازل از جرأت بیندازد و
از تعهد و کفایت امور مهمه باز دارد، و از
اکتساب معالی فرو گذارد، و مرد حریص را بحرص
و شره فرمان دهد، و ذلت طمع را در نظر تو
بیاراید، و چنان جلوه دهد که تو را بظلم و جور
باز دارد، چه این سه خصلت ناپسندیده طبایع بعید
مختلف و پراکنده، و برذالت اکنده، و جمع

نمیشوند الا مگر در کسیکه بخدا گمان بد برد، و
خدا را نشناسد، و او را چنانچه شاید نشناسد
و از فضل و قدرت و مزد توانائی او بی بهره
مانده باشد و فرمود چون در امر سیاست مملکت
و مدن و تدبیر امور جمهور تر از وزیر عاقل
کامل ناگزیر است، و از آن بی نیاز نتوانی بود
پس مردی را گزین و محرم خاص و وزیر مشفق خود

بکردان که وزارت بدکرداران پیش از تو را نکرده
و با ایشان در ارتکاب اوزار و آثام شریک و انباز
نکرده، و بظلم و جور مدد ننموده باشد،
چه این طایفه مددکاران گناهکاران و اخوان
ستمکارانند، و تو توانی یافت برای وزارت
خود بدل ایشان مردانی چند را که خداوندان خرد
و هوش و نفاذ امر و جودت رای و اصابت حکم

مانند ایشان باشند، و از آثام و اوزار و خطا و زلل مصون
و محفوظ، که نه ظالمان را بظلم ایشان و نه گناهکاران را بگناه
ایشان مدد ننموده باشد، و مؤنت این طایفه بر
تو سبک خواهد، و از نیکویاری خواهند کرد، و
جانب تو را فرو نخواهند گذاشت، و با دیگری الفت
نخواهند گرفت، و آمیزش نخواهند کرد، این مردمان
محرم خاص خود کن، و در خلوت خاص خود راه ده،

ودر امور با ایشان مشورت نما ودر سخنان خود با ایشان
بازکن واز ایشان مدد بخواه ومرد را برای خود
از اینطایفه بکزین که سخن حق را اکرچه تلخ وناپسند تو
باشد بتو باز کوید واز کفتار حق اکرچه ترا مکروه باشد
روی برنتابد ودر امری که تو از روی هوای نفس
ازان مرتکب باشی وخدا تعالی انرا برای دوستان خود
نپسندد ترا دران امر یاری نکند واعانت ننماید

وازمدد نمودن

وازمدد نمودن تو دران امر کناره جوید وفرمود به پیوند
با مردمی که بزیور ورع وتقوی وصدق وصلاح اراسته
باشند وصحبت ایشانرا غنیمت دان وبا ایشان بزی
واز ایشان کناره مکیر وفرمود مردمانرا چنان بدار که در مدح
تو افراط نکنند وبسخنان باطل ترا نستایند وانچه در
تو نیست ودارای ان نیستی انرا در مدح بتو نسبت ندهند
که مبالغه وافراط در مدح نخوت وکبر در تو بار اورد

وترا بغر نیند، و بعجب و غرور در اندازد وفرمود باید

نیکوکار و بدکردار را فرق گذاری، و بیك ذوق نرانی،

و نیکوکار را در قدر و منزلت برتری دهی، تا نیکان از نیکی

فائدتی ببینند، و از آن اعراض ننمایند، چه اگر چنین نکنی

نیکانرا بنیکی رغبتی نخواهد بود، و بدانرا از بدی اعراضی نه

و با هر یك از این فرقه همان کن که او با خویشتن کرده، و

الزام کن هر یکرا بانچه بر نفس خود الزام کرده وفرمود

چون خواهی بر همه خلق نیکوگمان شوی، و از قلق خاطر

و سوء ظن در امان باشی، با همه نیکوئی کن، و مونت

ایشان سبك گردان، و ناتوانی ایشانرا بمکروه مفرقتا

و چون چنین کنی دلها همه از آن تو شوند، و خاطرها

شیفته تو گردند، و خدمت ترا بجان پذیرند، و

طاعت ترا منت دارند، و باین سبب رنجی بزرك

وهمی گران از تو برخیزد، و از دغدغه بیاسائی، و هر که

معاملت تو در حق او نیکوتر بود، نیکو گمانی تو

در حق او افزونتر شود، و هر که معاملت تو در

باره او بد باشد بدگمانی تو در بارهٔ او زیادتر،

وفرمود چون دیگری پیش از تو طریقهٔ خوب

وایینی مرغوب نهاده باشد که هوای خلق

بدان تعلق یافته، و خاطرها انرا پسندیده،

وبدان الفت گرفته، و رعیت بدان اصلاح

پذیرفته اند، زنهار بر نقص و انهدام ان مکوش،

وبهوای نفس متن، و سنت او را برهم مزن،

که اگر راه دیگر نهی، و ایین دیگر اغازی انکه

ایین پیش نهاده، مزد از ان اوست، و تو که بر

نقص ان کوشیده، گناه از ان تو خواهد بود،

وفرمود صحبت صاحبان خرد و دانش و مجالست

خداوندان علم و بینش زیاد کن، و از زیست

عودن با انها تمتع گیرد و انچه را که مردمان بدان

برپا بوده اند برپا دارد و فضل مرد رعیت بر هفت

گونه اند و هیچیک از انها بی وجود دیگری

اصلاح نپذیرد و از دیگری بی نیاز نگردد گروهی

از انها لشکر باشند که حصن رعیتند و زینت مملکت

و عزت دینند و سبب امنیت و رعیت از انها

برپاست و مملکت از انها اسوده و برجا و خود

لشکریان نیز باصناف خلق از اهل حرف و

فلاحت و غیرهما محتاجند چه قوام انها

بخراجی است که از این اصناف بدست ارند

تا بدان قوام پذیرند که با دشمنان دین جهاد

کنند و کار رزم ساز نمایند و دفع خصوم

فرمایند و بدانچه سبب صلاح ایشان است

اعتماد کنند و دلرا بدان ارام و خاطر را

آسوده دارند و از پی کار خود روند و
بامور مرجوعه خود پردازند و نیز قوام این
دو فرقه صورت نه بندد مگر بمراقبت و
مواظبت سه فرقه حکام و عمال و نویسندگان
که حکام عقود معاملات محکم نمایند و
مردم را از جور و اعتساف باز دارند و
عمال خراج و زکوة و باج و مال جمع کنند و

نویسندگان

نویسندگان مقدار آن در روزنامه عمل
و صحیفه و دفتر حساب ثبت و ضبط نمایند
و نیز قوام این سه گروه نیست مگر بطبقه تجار
و خداوندان صنعت و کسب که هر گونه ما
یحتاج از اطعمه و امتعه و انواع متاع جمع آورند
و بازارها رواج دهند و حوائج خلق را د
آنچه از دست غیر ایشان بر نمی آید بارا چه

کفایت کنند ۚ بعد از ان طبقهٔ فقرا و عجزه

و مساکین‌اند که پاس جانب ایشان بهمه مردم

واجب ۚ و تعهد امور ایشان بر تمامت خلق

لازم است ۚ و خدای تعالی فراخور هر یک از این

طوائف مؤنه کافی نزد خود قرار داده است

و هر یک از این طوائف را بر والی و حاکم حقی است

بقدر یکه امر او بکذرد ۚ و روزکار او اصلاح

پذیرد ۚ و عیش او تباه نشود و فرمود انچه خدای تعالی از

حقوق و تکالیف بعهدهٔ و کفایت والی نهاده است

از اموریکه سبک و خوارند ۚ با مهماتی که سخت و

دشوارند ۚ از عهدهٔ ان نمیتواند براید ۚ مکر بکوشش کردن

و اهتمام نمودن خود در ان ۚ و مدد خواستن از

خدای تعالی بر ان و باز داشتن ۚ و رام کردن نفس خود

بر پیوستکی طریق حق ۚ و صبر نمودن بر سختیهای ان

وفرمود چون ترا مهمّی روی دهد که رجوع و کفایت
ان با سپاهیان باشد از انها مردی را بکزین و
والی کردان که در راه خدا و رسول و امام ائمه
حدود و اجرای احکام و حفظ نوامیس شرعیه امین و
خیرخواه و دامنش از همکنان پاکتر و حلمش افزونتر باشد
چنانکه بکاه خشم خود را نکاه دارد و دیر بجنبد
و چون عذر اورند بپذیرد و بمردمان ضعیف

مهربان باشد و بر مردم قوی سخت کیرد و شدت
و سوء خلق او را از جای بدر نبرد و ضعف و سستی
او را از کار باز ندارد وفرمود خود را بخداوند مکارم و
ماثر بچسبان و بخانوادهای شایسته و پسندیده
به پیوند و کسی را بکزین که بشرف حسب اراسته
و بعز نسب پیراسته باشد و بجود آند کرم و لطائف
همه موصوف و بفضل شجاعت و فر جلالت

وجوانمردی معروف باشد وچون ایشانرا بکزیدی

وبدیشان پیوستی مانند پدر ومادر که

بتفقد حال فرزند برآیند پیوسته از حال ایشان

جویا باش وباصلاح ان بکوش وشفقت

ومرحمت درحق ایشان مرعی دار وتقویت

کار ایشانرا برخود دشوار مدار وبدانچه

ایشانرا برتری دادی وبمزیت رتبت افزونی

نهادی انرا درپیش خود بزرک مشمار و

لطف واحسانی را که تعهد نمودی وزبان

دادی اگرچه اندک باشد انرا حقیر مدان

چون چنین کنی مردم همه بخیر خواهی تو برایند

وبدانچه صلاح ورفاه بلاد وعباد باشد

ترا مدد نمایند وچون این کونه لطف و

احسان درحق ایشان مرعی داشتی از تفقد

کارهای دقیق وخورد ایشان بازمان

وبدان لطف واحسان که در امور مهمه ایشان

بکار برده اعتماد مکن واقتصار منما چه

بسا شود که از لطف اندک تو فایده گیرند

وبدان شیفته شوند ولطف بزرگ تو جاے

خود دارد از ان بی نیاز نتوانند شد وفرمود

برای سرداری لشکر مردی را گزین که با لشکریان

مواسات کند واز مؤنت ومال وکفاف عیش

خود بایشان کرم نماید چندانکه بفراخی وعیش

در افتند وروزگار بازماندگان ایشان از

اهل وعیال نیز بفراخی ووسعت بگذرد

چنانچه بمزید عطا وجود او بتوانند زیست و

از فکر واندیشه مؤنت اهل وعیال خاطر خود را

اسوده توانند داشت که چون چنین شود همگی همت

برامتثال امر وفرمان مقصور دارند ودر جهاد
نمودن با دشمنان تو یك رای کردند وبیك قصد
برانگیخته شوند چه شفقت ومیل تو برایشان دلهای
ایشانرا بتو مهربان کند وبمهر تو امیخته شوند
وفرمود بهترین چیزها که موجب سرور والیانست
اینست که عدل وداد در بلوك وبلاد برپا شود
ورعیت بدوستی ومودت بگرایند واین مودت

درمیان مردم اشکار نشود وفاش نگردد مگر انکه دلهای
خودرا از غل بغض وعناد پاك دارند وجانهای خودرا
از غش کینه وفساد سالم دارند وخیرخواهی ایشان
صورت نه بندد وتحقق نپذیرد مگر وقتیکه والیان
امور خودرا حمایت کنند وانهارا بستایند وجانب
عزت وحرمت جاه ومنزلت ایشان نگاه دارند ودولت
ایشانرا بر خود گران نشمارند ودیده بزوال ملك

ذاری ایشان ند ورزند ؛ وانتظار انقطاع از ابر خود نپسندند

پس انچه ارزو کنند برای ایشان کشایش ده ؛ وپیوسته

نیکوئیهای ایشانرا یاد کن ؛ وبر انها ثنای نیکو بران ؛

و رنجها ومشقتهای ایشانرا منظور دار ؛ که چون کردارنیک

ایشانرا یاد کنی ؛ دلیرانِ ایشانرا شتابنده کند ؛ وباز پس

روندکان ایشانرا دلیر وحریص نماید ؛ وبر جبان ایشان

غیرت افزاید انشاء الله تعالی وفرمود قدر خدمت هر کسیرا

بجای ن

نیکوشناس ؛ ودیده دل ازان بر مکیر ؛ که موجب دلسردی

وتن دادن بنامردی میشود ؛ وکار نمائی وخدمت کسیرا

ازان دیکری مدان ؛ وهر کسیرا بر قدر خدمتش بستای ؛

وکار نمائی احدیرا از نظر محو منمای ؛ ودر خور سعی هر یک

پاداش بده ؛ وچون یکی از اشراف قوم خدمتی اندک کند

ان اعظیم مشمار ؛ وچون یکی از خورد مایکان وکم نامان

بخدمتی عظیم اقدام نماید از حقیر مخوان وفرمود چون

کاری بزرگ بر تو دشوار شود که تو باسانی

تدارک آن نتوانی و از چاره آن بازمانی از انجا

و رسول او باز کذار که خدای تعالی خود بکروهی که

ارشاد ایشان را خواسته خطاب کرده و فرموده است

یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول

فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله و الی الرسول

یعنی ای کروه مومنان اطاعت کنید خدا را و

فرمان برید رسول او را و صاحب کاران

خود را که امامان شمااند پس اکر نزاع کنید

بایکدیکر در امری پس باز کردانید آن امر را

بسوی خدا و رسول او پس حضرت امیر المومنین ع

میفرماید باز کردانیدن بسوی خدا عمل

نمودن بایات قران است و باز کردانیدن

بسوی رسول خدا اخذ نمودن بسنتهای

جامعه ومتواتر انحضرتست که موجب اجتماع
خلق ومانع از پراکندگی ایشانست وفرمود
برای حکومت شرع متین وقضاوت در
میان اهل دین مرد پراکزین که او را بهترین
رعیت دانی از انانی که بتنگی نیندازد او را
امرهای بزرگ ومانع حکم او نکردد لجاجت
ومغالبهٔ خصوم وچون در حکمی بلغزد

در نهج

زود بجانب حق باز کردد وچون حق را دانست
باز کشتن بسوی حق براو دشوار نباشد و
خود را بپیرامن طمع نیفکند وتا حق نهایت
وضوح نرساند حکم ننماید وباندک فهمی
اکتفا نکند ودر اموری که براو مشتبه باشند
نشتابد ودرنك زیاد کند وپیش از همه
کس بحجت تمسك جوید واز کفتکو وسؤال از

حجت خصم دلشان و کج خلق نشود و برای
روشن نمودن و اشکار شدن امر صبر زیاد
کند و چون امر برا و واضح و حق اشکار
گردید در قطع ان بشتابد و حکم را جاری
کند و با مضای ان بکوشد و مدح مدح
گویان او را مغرور نکند و از جا بدر نبرد
و حق را از نظر او نپوشد و فریب مردم او را

براه باطل نیندازد و این قسم از مردم که برای
تو بستودم بسیار اندکند دوم چون مرد برا
برای این کار داشتی گاه و بیگاه از احکام و قضایای
او خبر گیر و اطلاع حاصل کن و غفلت منما
و بذل و بخشش خود را در حق او دریغ مدار
و وسعتی در امر معاش او بده و چندان با و عطا
کن که عذری برای او نماند و حاجتش بسوی

مردم کم شود، تا مگر بدین واسطه بعفاف در
افتد، و از اخذ مال حرام محفوظ ماند، و
از رشوت و طمع کردن در مال رعیت مصون
گردد، و او را مقام و منزلتی در نزد خود بده
که مقربان دیگر تو با آن مقام طمع نکنند، و بخیال
و اندیشهٔ آن منزلت در نیفتند، تا بسبب این
مقام و منزلت از جانب تو ایمن گردد، و از شر

حسودان بیاساید، از اینکه ناگاه او را نزد تو
ضایع نکنند، چرا که منزلتی خاص نداشته
باشد مردم در ضایع کردن و سعایت و طمع
کنند، و او از خوف مردم حکم حق جاری نکند،
و از بیم خود بعمل مردم رود، تو در این باب
کوشش نما، و سعی خود را بکار بر، و نظر
بلیغ فرما، چرا که این دین مبین در دست

بد کرداران پیشین اسیر بود و بهوای نفس
خاطر خود ارا میکردانیدند و وسیله تحصیل
دنیای خود کرده بودند و فرمود پس در امور عمال
خراج و والیانی که در مملکت خود تعیین
مینمائی نظر نما و از روی بینائی و امتحان
انها را معین کن و هر کرا سزاوار تر دانی
مقرر فرما و بنای این کار را بر محبت و

موهبت مگذار و احدی را بدون اهلیت و
تجربت بجهة محبتی که با او داری مقرر مدار
و ولایات را بعنوان عطیت و خصوصیت بعمال
خود مسپار که اینها مجمع جور و خیانتند
و برای این کار کسانی را بکزین که بحلیت تجربت
محلی و بزینت حیا و عفت قرین و بطیب
حسب و نسب موصوف و بحسن کردار و

صدق گفتار معروف باشند چه این گونه
مردم خداوندان خلق کریم و عرض مصون
و نام نیکند طمع را اندک کنند و در
عواقب امور نظر کامل نمایند انگاه مواجب
مقرر ایشان را بایشان برسان و مؤنت و
حاجت ایشان را اسباب گردان تا خویشتن را
بصلاح اورند و از تصرف در اموال مردم بی

نیاز نشده دست بدان نیالایند تا اگر وقتی
با تو راه مخالفت پویند و در امانت تو طریق
خیانت پیش گیرند ترا بر ایشان حجتی باشد
و پیوسته بتجسس کردار ایشان باش و از رفتار
ایشان خبر بگیر و از اهل صدق و وفا جاسوسان
امین و منهیان با اخلاص و یقین برای اینکار
بگمار و باطراف روانه دار تا بر کار ایشان

مطلع شوند، و ترا آگاه کنند، چه مواظبت تو
در پنهانی موجب ترغیب و تحریص ایشان میشود
بر اینکه امانت خدای نگاه دارند، و با رعیت
مدارات نمایند، و تو خود را از وزرا و کارگذاران
نگاه بدار، و خود را بدست ایشان مسپار، و اگر
جاسوسان تو بخیانت یکی از عمال تو اتفاق کنند،
شهادت نهان ترا کافیست، باید او را بشکنجه عقاب

در آوری، و او را مواخذ گردانی، بآنچه خود بکردار
بد خود برای خود اندوده، و او را در مقام
مذلت و خواری باز دار، و داغ خیانت بر او نه
و سمت عار و قلادهٔ تهمت بر روی روزگار او
بگذار وفرمو خراج ملک و ارتفاعات دیوان آباد
بر من، و آن را چنان طلب نما که خراج گذاران همه
باصلاح آیند، زیرا که اصلاح خراج و اهل خراج

موجب اصلاح امور سایر مردم است چه رفاه و
صلاح همه خلق از صلاح و رفاه خراج خیزد و
مردم همه عیال خراجند **و فرمود** باید نظر همت تو
بر آبادانی ملک بیشتر باشد از نظر در جمع آوری خراج
زیرا که تحصیل خراج بی آبادانی ملک صورت نه بندد
و کسیکه همت بجمع خراج بندد و از آبادانی ملک
دیده در پوشد بزودی بلاد را ویران و عباد را

در معرض هلاکت و خذلان انداخته روزگارش
تباه شود و سمت عار بر ناحیت حال و ناصیه
آمال او بماند **و فرمود** چون مؤنت خراج سنکین شود
یا علت و آفتی ارضی و سماوی پیدا شود یا آب
چشمه‌ها روی بخشکی نمایند یا آب باران منقطع
کردد یا محل زراعت را حالتی دیکر پدید آید
یا تشنکی شدید بر زمین مستولی شود بر مردم سخت

مکیر، وبقدریکه کمان تو در شکست مردم کار کند

بانها تخفیف بده، وبخشش وعطا را در این هنگام

بر خود دشوار مدان، چه این تخفیف اندوده و ذخیره

تو خواهد بود نزد انها برای اباد کردن ملک تو و

زینت وآراستگی ولایت تو، ومردم نیز چون چنان

ببینند ترا ثنا گویند، وبیزاواری ترا ستایش کنند

وباین عدل شادی نمایند، ودر اباد کردن ملک

قوت

قوت گیرند، وخود برفاه حال در آیند، واز اینکه ایشان

برفق ومداراة وعدالت که نسبت بایشان کرده معتاد

نمودی اعتماد تو بر ایشان زیاده شود، وگاه باشد که

حادثه روی دهد، وتو از ایشان مدد طلبی، در چنین

صورت ترا مدد کنند، وبطیب خاطر متحمل ان شوند،

چه هرچه بر ملک اباد ان بار کنند تحمل ان بر ملک دشوار

نیست، زیرا که خرابی ملک از خرابی وتنگدستی اهل ملک

خیزد، و اهل ملک خراب نشوند مگر بطمع کردن
والیان امر و عاملان خراج که همت بر جمع مال گمارند
و بر بقای حکم و دوام ملک و اقبال خود بدگمان شوند
و از انقلابات و تغیرات احوال روزگار و دنیای
غدار عبرت نگیرند و پند نپذیرند و فرمود چون
از امر لشکریان و قضاة و عمال خراج پرداختی بحال
نویسندگان نظری کن و بهترین ایشان را برای نوشتن

نامها و کتابها که باطراف روانه میکنی اختیار فرما و برای
اسرار مکنونه و تدبیرهای مخزونه مملکتی خود کسی را مقرر
دار که جامع اخلاق پسندیده باشد تا اکرام او را کبر و
طغیان نورزد و بمخالفت امر و تمرد حکم تو تجری ننماید
و در مسائل مردم را بر تو عرضه دارد و جواب هر یکی را بشایستگی
برنگارد و داد و ستد ترا در دفتر خود ثبت و ضبط نماید
و از انچه از جانب تو بدهد یا بگیرد غفلت ننماید و

عهد و شرطی که از جانب تو با کسی کند بتقدیم رساند

و پیمان با کسی نگسلد و خلاف شرط و عهد ننماید

و وفا بوعد و شرط در آخر کار بر او دشوار نباشد و

خود را بشناسد و مقدار خود را بداند و بنفس خود

جاهل نباشد چه هر که خود را نشناخت دیگرانرا

بطریق اولی نخواهد شناخت و چون کسیرا مقرب

خواهی داشت و معتمد خواهی فرمود بفراست خود

اعتماد مکن

اعتماد مکن و از روی میل و محبت و گمان نیک در حق

او مقرب مدار چه بسیاری از مردم بساختگی و حسن

خدمت خود را در نظر بزرگان جلوه میدهند

و خدمات پسندیده بظهور میاورند و حال آنکه اصلا

در باطن و ضمیر ایشان خیرخواهی و امانت نیست

پس نظر نما بکردار ایشان که در عهد والیان و حکام

گذشته از ایشان بروز کرده است و از آنها کیرا

اختیار کن که در عهد حکام سابق اثر خیر در حق عامهٔ
بندگان خدا از او بظهور رسیده و بدیانت و امانت
راه رفته باشند چون چنین کنی کردار تو دلیل
خواهد بود بر خیرخواهی و نیکوکاری تو نسبت
بخدا و رسول و امامی که ترا بر خلق والی ساخته و
زمام ایشانرا بکف کفایت تو نهاده است و فرمود
برای هر نوع از کارهای خود رئیس و بزرگی معین

کن و مقرر دار که کارهای بزرگ او را بتو نیاورند
و اگر امور وارده زیاد شوند موجب پراکندگی
احوال او نشود و هیچ کاری او را از کار دیگر باز
ندارد و چون عیبی پدید آید از آن تغافل منما
و او را بر آن عیب زود واقف ساز تا بعد از آن
احتیاط خود در کارها نگاه دارد چه اگر تغافل
نکردی و کارهای ایشان بنیکی انجام پذیر شد

مزد و ثواب آن از آن تو خواهد بود وفرمود

پس بعد از اوامر و نواهی مذکوره وصیت

و سفارش مرا در حق تجار و اهل حرفت و

ارباب صناعت قبول کن و با ینها نیکی نما

خواه آنانی که بشهرهای دور برای تجارت

میروند و مصالح مسلمانانرا فراهم کرده از

شهری بشهری نقل میکنند و خواه از ارباب

صنعت که بدست خود اسباب معیشت و متاع

برای خلق بعمل میاورند چه این طائفه مادهٔ

منافع و اسایش مردمند اسباب زندگی و

معاش خلق فراهم اورند و امتعه و اساس برای

عامهٔ ناس از بلاد بعیده و امکنهٔ غریبه و دریاها

و کوهها و صحراها و بجاهائیکه دیگر مردمانرا

رفتن بانجاها دشوار است رفته و جمع مینمایند

تو رعایت جانب ایشان منظور دار زیرا که تجار و کسبه
و اهل بازار پیوسته طوق انقیاد بگردن و سر اطاعت
و سر افکنده که در پیش دارند و هیچ وقتی بهم ضرر و
سرکشی و فساد و گردنکشی از ایشان نیست تو حرمت ایشان
دار و از حال ایشان جویا باش و راههای تجارت ایشان را
از خوف و خطر ایمن گردان و حق ایشان را احقاق کن
و داد ایشان از بیدادگر بستان از اینکه این طوایف پیوسته

امنیت را طالب و انتظام دولتها مایل و راغبند
و باید بدانی که بسیاری از این طایفه از افراط ضیق و
مزید بخل و ذخیرهٔ غلات برای زیاد شدن قیمت اینها
و تحکم در قیمت سایر امتعه فارغ نتوانند بود و
این برای عامهٔ عباد ضرریست بزرگ و برای والیان
امر و بلاد عیبی است سترگ و موجب بدنامی ایشان است
ایشان را از احتکار باز دار که رسول خدا صلعم از آن نهی

فرموده است باید میزان عدل برپا کنی وقیمت غلات
وبهای هر چیز را چنان مقرر داری که نه فروشنده را زیانی
رسد ونه خریدنده را اجحافی راه یابد وهر که پس از نهی
وحکم وقرار نرخ احتکار کند واستعمال ضروریه خلق را
حبس نماید اورا چنان عقاب کن که عبرت دیگران
گردد ولی از اندازه بدر مرو وزیاده از مقدار خیانت
سیاست منما ومواخذه باندازه فرما وپس از ایراد

مذکوره از خداوند قهار بیندیش وپروردگار
بیاد آر در باره مردمان فرومایه ودرحق طبقه
که بظاهر حال از همه خلق پست تر واز تمامی مردم
ناتوان ترند بعضی قناعت گزینند وبرخی
مسکنت آیین فرقه بامراض مزمنه گرفتار
وبتنگ دستی از خود بیزار خدارا درحق
آنها بیاد آر واز بیت المال واز غلات املاک

که در اسلام فتح شده اند یا امام برای خود
اختیار فرموده است • برای آنها قسمتی قرار داده
و بآنها برسان • زیرا که دور و نزدیک این
طایفه را در این اموال بهره و نصیبی است
و رعایت حق همه بر تو واجب است • و زنهار
که اشتغال بامور کلیه مهمه ترا از ایشان غافل
نکرداند • چرا اگر اشتغال بامری بزرگ سبب

تهاون و تقصیر و تسامح تو از امری کوچک شود •
خدای تعالی عذر ترا نه پذیرد • پس همت بر اصلاح
احوال ایشان بگمار • و ایشان را غم خواری نما • و از روی
نخوت و غرور روی از ایشان مگردان • و پیوسته از
حال مردمانی که در نظر خلق بیقدرند و بتو دست رس
ندارند جویا باش • و آنها را حقیر مشمار • و کسیکه خدا
ترس و کوچک دل و فروتن باشد • و تو او را امین و

معتمد خود دانی برای تفحص حال این قوم و توجه

بایشان معین نما که حالت پریشانی ایشان را بتو

باز رساند و چون آگاه شدی با ایشان چنان سلوک

کن که چون خدا را ملاقات کنی و از تو همین

سؤال کنند عذر تو نزد او مقبول و پذیرفته آید

چه این فرقه از میان تمامی خلق بانصاف و مروت

محتاج ترند و بمزید الطاف و عنایات سزاوارترند

و تو نزد پروردگار خود در رسانیدن حق هر یک

هر یک از خلق چنان رفتار کنی که عذر تو پذیرد و

چون از تو سؤال کند لال نمانی و جواب گفتن توانی

بعد از آن فرمود بتفقد حال یتیمان بی پدر و کوران

و بیماران و پیران سال خورده که بجهات معاش درمانده‌اند

و از مسئلت باز مانده اند برآ و جستجوی حال ایشان

بنما و برای ایشان روزینه مقرر فرما و در رعایت

وحق شناسی واذرا روزی ایشان بخدا تعالی تقرب جوید

که خلوص عمل بدرستی وخلوص نیت است ۰ وتعهد این

امور ودقایق بر والیان امر سخت ودشوار است ۰

بلکه وهر حقی گران وناگوار ۰ ولکن خدا تعالی از آسان

میکرداند بر گروهی چند که حسن عاقبت جویند ۰ و

بطلب اجرت پویند ۰ وخویشرا بر نجها صبر دهند

ودر صدق وعدی که خدا تعالی برای صابران فرموده

اعتماد کنند

اعتماد کنند ۰ واز خدا تعالی مزد طلبند ۰ نوابی مالک

از صابران باش ۰ واز او یاری طلب نما که ترا بار

ومعین باشد ۰ وفرموده باید وقتی برای رسیدن

امور مردم ورفع حوائج ایشان قرار دهی ومعین

نمائی ۰ که درانوقت خودرا از هر کاری فارغ سازی

وبا کمال فروتنی وانکسار در مجلسی که مختص این

کار باشد بنشینی ۰ وبار عام دهی ۰ ولشکریان و

پاسبانان و قراولان خود را از ممانعت منع و نهی

کنی تا هر که بخواهد بدون بیم و تشویش با تو

سخن خود گوید چو من خود از رسول خدا صلعم

مکرر شنیدم که میفرمودند پاک و پاکیزه نمیشود

امتی که در میان ایشان حق ضعیف از قوی گرفته

نشود بی انکه ضعیف را در تشویش بیندازند و

او را بترسانند تا سخن خود را نتواند

و بارام دل حق خود را باز ستاند و تو خود با

ایشان خوشخوی و صبور باش و بنرمی سخن گوی

و بدخوئی و درشتی گوئی منمای و از گفتار ایشان

دلتنگ مشو و تکبر را بیکسو نه تا حق تعالی بسبب این

ابواب رحمت خود را بر روی تو بگشاید و مزد

طاعت بتو ارزانی دارد و فرمود چون احسانی

بانها روا داری و چیزی بایشان عطا کنی چنان

بده که برگیرنده گوارا باشد و اگر احسان بایشان نکنی برتابن

خوش عذر بخواه وفرمود با کارهای چند ترا پیش اید که

خود باید بانها توجه کنی و بدیگری نسپاری مانند نامهائی

عمال و حکام تو که برخی از مطالب خود را بتو عرض کنند و

نویسندگان تو از نوشتن جواب انها عاجز شوند و درمانند

یا انکه مردمان حاجتمند را حاجتی افتد که کارگذاران

تو از انجام ان عاجز مانند و بتنگی درافتند باید خود

بانها توجه کنی و هر روز که کاری پیش اید درهمان روز

بتمشیت وانجام ان پردازی چه هر روز را کاری است که بدان

روز بسته است وفرمود چون از کار رعایا و برایا پرداختی

و قدری هر یک بنکوشناختی و برای ارباب رجوع و حوائج

وقتی قرار نهادی و بدانچه بتو نمودم عمل کردی لختی بحال

خود پرداز اگرچه تمام اوقات تو اگر با نیت صحیح و سلامتی

رعیت بمهم سازی بزرگ و کوچک خلق خدا مصروف باشد

برای رضای خداست لکن بهترین و نیکوترین و افزون
ترین آن سهمها را برای صرف بندگی و طاعت پروردگار
خود مخصوص گردان و با اینهمه وقتی خاص برای فرائض
مخصوصه را در آنوقت برپا کنی و دین خود را بدان خالص گردانی
و چیزی از بدن خود در شبانه روز بخدای خود عطا کن
و طاعات و عباداتی که با آنها تقرب میجویی تمام نما و کامل گردان
و عیب و نقصی در آن مگذار هر چند بدن ترا بگدازد و بتعب

در اندازد و فرمود چون برای مردم نماز گذاری نه چندان طول
بده که مردم از آن نفرت جویند و نه چندان تعجیل و شتاب
نما و ترک آداب و سنن آن کن که از آن پوچ نمائی و ضایع گذاری
چه مردمان بیمار و صاحبان علت و خداوندان شغل و حاجت
در میان نماز گذارندگان بسیارند و گاه هست بجهت طول
نماز خواندن حوائج ایشان از دست برود و از کار باز مانند
من خود یاد دارم زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله

مرا بجانب یمن روانه نمود عرض کردم یا رسول الله با ایشان
چگونه نماز گذارم فرمود مانند نماز ضعیفترین ایشان با
ایشان نماز بگذار و با اهل ایمان مهربان باش وفرمود
بعد از انکه این پند پذیرفتی و این نصیحت بسمع اصغا
قبول نمودی و وظیفه خویش دانستی و رعایت حال
خویش نمودی باید خود را از نظر رعیت زیاد پنهان
نداری و خلوت نگزینی و در بروی مردم نبندی

چه پنهان بودن والیان از رعایا کار بر مردم تنگ کند و
اطلاع بر احوال مردم کمتر حاصل شود و علم بامور وارده
که در هنگام خلوت گزینی اتفاق افتد از دست برود و
نظر مردم دگرگون شود کار بزرگ را کوچک شمارند و کار
کوچک را بزرگ پندارند نیکو را زشت و زشت را نیکو انگارند
وحق بباطل آمیخته شود و خوب و بد بهم مشتبه گردد
چه والی ملک نیست تا امور خفیه بر او روشن باشد

بلکه بتر است مر برا که مردم از او پنهان دارند واقع آنرا
نشنیده اند و سخن راست و دروغ را علامت صدق و
کذب نیست که بمحض شنیدن تمیز آن توانند داد و فرق
تواند کرد بناچار امور اختلال پذیرند و گاه هست خلوت
گزینی حاکم برای ادراک لذات نفسانی باشد و این کردار
برای کسیکه حل و عقد امور و سروری و پیشوایی جمهور
بکف کفایت او نهاده شده بسی قبیح و ناسازگار است

که امور مردم را مهمل گذاشته اوقات را صرف مخالطت
زنان و مصاحبت دوشیزگان نماید **وفرمود** چون خود را
پنهان داری و در بروی مردم بازبندی خالی از دو حال
نخواهی بود یا ترا جوانمردی و سخاوتی است در بذل
اموال در راه خدا در این صورت خود را از عطای حقوق
واجبه و احسانات شایسته با کردار نیکی که در حق
رعیت از تو سر زند چرا خود را پنهان داری و با آنکه

بصفت بخل گرفتاری و بعطا و احسان و قضای حوایج

مسلمانان رغبتی نداری باز چرا در پس پرده نشینی و

برای خود خلوت گزینی و در بروی خلق ببندی

چه مردم چون از عطای تو مایوس شوند دست از

سوال بردارند و بتو رنج ندهند با انکه بسیاری

از حوایج مردم نه در طلب مالست که نقصانی بتو رسد

دهد با خزینه ضرری دامن تو گیرد چنانکه ستم

ایں

رسیده بشکایت اید یا صاحب مرافعه و معامله بطلب

حکم عدل و انصاف برای تو در اید و فرمود پادشاهان

و والیان و حکام را جماعتی از محرمان و مخصوصان هست

که پیوسته همت ایشان بر این مصروفست که اموال و

ولایات را بخود مخصوص سازند و بر مردم زیادتی

کنند باید مادهٔ طمع انها را بر کنی و انچه اسباب این

کار است از دست ایشان باز گیری و فرمود بعقربان و حواشی

خود زمین و مزرعه که با دیگر مردمان شریک با همسایه
باشد باقطاع مده و عملی که با دیگر کسان مشارکت
افتد بدیشان مگذار که بواسطه تقریب تو مؤنت آن عمل
و عمل آن بر دیگران بار کنند و خود را معاف دارند و
سود آن بخورند و بتو فایده نرسانند و عیب و عار و
عقوبت آن در دنیا و آخرت بر تو بماند و فرمود چون محاکمه
و خصومتی بنزد تو آرند بعدل حکم کن و میان دور

ونزدیک

و نزدیک و غریب و بومی تفاوت مگذار و اگر بر تو دشوار
باشد صبر را پیش آر و جانب خدای از دست مده و مزد
آن از خدای طلب کن هرچند حکم بر خویشان و مخصوصان
خود رانی البته رعایت خویشی و قرابت در این باب نکنی
و جانب ایشان منظور نداری و اگر تحمل این بار گران بر تو
دشوار شد از عقاب عاقبت آن یاد کن تا بر تو آسان گردد
که انصاف و عدل را در روز بازپسین اجر عظیم است

وفرمود چون رعیت تو بحکم تو گمان بد برند و بغرض و جانبداری
نسبت کنند دلیل واضح و حجت لایح خود را بر ایشان بنما
و گمان بد ایشان را از خود برطرف کن تا خویشتن را بعدل و
مدارا و نرمی و ملاطفت با رعیت خود ریاضت دهی و مردم را
باین اعتذار درست براه حق بازداری وفرمود چون دشمن ترا
در صلح با تو درآید ابا مکن هرگاه رضای خدا در آن باشد چه
صلح با دشمن موجب رفاه واستمالت لشکریان واستراحت خاطر

از اندوه ها

از اندوه و فکر و ایمنی بلاد و آسودگی عباد است تا باید پس از صلح
باید خاطر خود از او آسوده نداری و سخت از او در حذر باشی
که غالبا صلح او برای اینست که ترا غافل کند و ناگاه بتو دست
یابد تو دوراندیشی را از دست مده و بدگمانی را در حق خصم
و هر راه و رخنه که احتمال هجوم خصم از آنجا باشد آنرا مسدود کن
وفرمود چون در میان تو و دشمن تو پیمانی بسته شود با تمام
امانی دهی پیمان خود را بر هم مزن و امان خود را براستی

ودرستی پاس دار • وجان خود را سپر بلای خود کن •

چرا که جمهور خلق با همه اختلاف رای که در هیچ امری اتفاق

ندارند • در وفا نمودن بعهد و پیمان اتفاق دارند • حتی

آنکه بت پرستان با آنهمه کفر و طغیان وفا بعهد و امان را لازم

شمرده اند • چه بد عاقبتی مکر و غدر را دریافته اند • پس تو

امان و عهد خود را بمکر و غدر برهم مزن • و نقصان در پیمان

خود راه مده • و با دشمن خود خدعه مکن • که فرموده خدا را

مخالفت کرده

مخالفت کرده • واحدی را جرأت بر مخالفت خدای تعالی

نیست • مگر کسیکه بد بخت و نادان باشد • و خدای تعالی

عهد و امان خود را از راه فضل و رحمت برای بندگان

خود مأمن ساخته • و حریمی گردانیده است که بندگان

او در ساحت عزت آن ساکن شوند • و با مان و راحت آن

پناه برند • تو نیز خدعه و مکر و افساد در امان خود مکن • و چون

عهد بندی • راهها و حیلها و علتهای مخالفت در آن

دران مگذار• وچون عهد وپیمانی مؤکد کردی• وموثق نمودی

بخطای گفتار تکیه مکن• وبتاویل وتوجیه برهم مزن• وچون

امری سخت بعهد وپیمان استوار بر تو دشوار شد• وترا به تنگی

درانداخت• بناحق آن عهد را برهم مزن وتباه مگردان وصبر

کن• وخود داری نما چه صبر نمودن• وشکیبائی کردن بشدتی

که امید فرج وحسن عاقبت دران باشد بهتر است از مکر کردن

وشکستن امانی که بیم عقاب ووبال دران باشد• ووزر وگناه

ان در دنیا

ان در دنیا وآخرت ترا فرا گیرد• وتدارک آن نتوانی وبعلاج

ان درمانی وفرمود زنهار خون مردم بناحق مریز که هیچ چیز

سبب غضب خدا وعقوبت روز جزا وزوال نعمت وکوتاهی

عمر ودولت مانند ریختن خون بناحق نمیشود• وحضرت

عزت در روز قیامت اول حکمی که در میان بندگان راند•

واول امری که توجه فرماید همین خونهاست که در دنیا

ریخته شده اند• تو سلطنت وحکومت خود را بخون ناحق

قوت مده. واستوار مکن که خونریزی اسباب ضعف و
سستی دولت وحکومت است. بلکه ملک وسلطنت را بر
هم میزند. واز تو گرفته بدیگر کسان سپارد. وترا در کشتن عمد
نزد خدا ونزد من عذری نخواهد بود. چه هر که کسی را بعمد
بکشد جزای او کشتن است. وچون کسی را عقوبت کنی
واز دست یا تازیانه تو خطائی در رود. وبآن عقوبت کشته
شود. نخوت حکومت ترا مانع نشود. از اینکه دیه او را باولیا

و وارثان او برسانی زنهار بخود شیفته مشو. وخودبینی
وخودپسندی را شعار خود مکن. وکردار خود را عظیم و
نیکو شمار. ومبالغه مردم را در مدح وثنای خود دوست
مدار. که هیچ بزن گاهی برای شیطان در پوچ کردن وباطل
نمودن نیکیهای نیکوکاران مانند این خصلت نیست که
ثوابرا ببرد. ومزد او را باطل کند. وزیاده گفتن کرده را
ضایع گرداند. وخلف وعده موجب سخط خدا گردد.

وخلق خدا را بخشم اورد چه خود میفرماید کبر مقتاً

عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون وفرمود کاری که وقت آن

نرسیده است زنهار دران تعجیل مکن وچون بدان

دست یافتی خود را دران میفکن ودر امری که میسر نکردد

لجاجت منما وچون راه تحصیل ان بر تو روشن شد

سستی مکن وکار را از دست مده وهر امر را در جای خود

قرار بگذار وهر کار را در جای خود بجای آر وفرمود

زنهار در چیزی

زنهار در چیزی که همگی مسلمانان دران شریک وسهیمند

مانند آبها وگیاههای مباح خود بتنهائی دران تصرف

مکن وسایر مردم را ازان محروم مگردان واز دادرسی مظلومان

ورفع ظلم ظالمان که بر مردم هویدا واشکار شده است تغافل

منما که در روز بازپسین از تو مواخذه خواهند کرد و

پس از زمانی اندک پرده از روی کارها برداشته خواهد

شد وحضرت داور قهار وخداوند جبار باجوال د

اعمال عباد توجه خواهد فرمود و انتقام هر مظلوم را از
ظالم او خواهد گرفت حمیت نفس خود را ضبط کن
و شدت حدت خود را بشکن و آتش غضب خود را فرو
بنشان و سطوت دست و تیزی زبان خود را باز دار
تا زود از جا بر نیایی و بموجب غضب و خشم خود عمل ننمایی
و مادام که خشم تو باقیست کسی را عقوبت منما و چون
شد بد شود و خود را از آن نتوانی باز داشت بسوی

آسمان نظر کن که غضب تو ساکن شود و مالك نخبد
خود کردی و نفس خویش اما لک نتوانی شد در
این امور مگر آنکه خود را بیاد کردن مرگ و باز گشتن بسوی
پروردگار خود بسیار غمگین نمانی و فرمود پس بعد از اینها
همه که برای تو یاد کردم بدانکه بر تو واجب و لازم است که
پیوسته از حکام و اهل سلطنت یاد کنی آنچه را که گذشته است
از حکام عدل و طریقهای نیکو و آثاری که از پیغمبر ما

صلی الله علیه واله رسیده است. با فرایضی که در
کتاب خدا مقرر شده است همه آنها را پیروی کنی
وانچه از کردار و رفتار ما مشاهده نموده همه پیش نهاد
خاطر خود نمائی. و بما اقتدا جوئی. و در انچه برای تو
در این عهد نامه نگاشتم. و حجت خود را بر تو تمام کردم
جهد بلیغ نمائی. تا چون نفس تو بمیل خود بشتابد
وعنان اختیار از دست. ترا عذر و بهانه نزد خدا و

نزد ما نباشد. و من از خدا تعالی سوال میکنم فراخی رحمت
و بزرگی قدرت او بعطا نمودن هر ارزوئی. و من و تو را
توفیق دهد. برای انچه رضای او در انست. تا عدل
ما و تو نزد خدا و خلق روشن باشد. و از ما ثنای نیکو
درمیان عباد. و اثار جمیله در بلاد باز ماند. و نعمت
خود را بر ما تمام. و کرامت خود را بر ما زیاد گرداند
و ختم کند برای من و تو بسعادت و شهادت

فانا نحمده راغبون والصلاة والسلام علی رسوله محمد وآله الطیبین الطاهرین

تمام شد ترجمه عهدنامه حضرت امیرالمؤمنین ع زهی

سعادتمندی که باین مواعظ شافیه ونصایح وافیه

عمل نماید و زمام نفس را از کف شیطان باز ستاند

و برای دین خود را برهروان شارع دین ملحق گرداند

بمنه وکرمه اکنون چند نامه وحدیث دیگر که ذکر

انها در این رساله مناسب مینمود حاصل مضمون

انها را

انها را اخذ کرده یاد مینمائیم سید رضی رضی الله

عنه در کتاب نهج البلاغة ودیگران در کتب خود روایت

کرده اند که عثمان بن حُنَیف انصاری که از جانب

حضرت امیرالمؤمنین ع در بصره والی بود وقتی

بمهمانی یکی از اکابر بصره حاضر شد واین قضیه را

بعرض انحضرت رسانیدند حضرت نامه باو نوشت

باین مضمون اما بعد از حمد حضرت واهب العطیات

و درود بر سید و سرور کاینات ای پسر حنیف عن
خبر رسید که مردی از جوانان اهل بصره ترا بوی
ضیافت و مهمانی عروسی خوانده و تو او را اجابت
نموده و بمهمان سرای وی شتافته از جوان خوان طلبیده
و از پی هم کاسهای بزرک که پر از ابکوشت وتلید د
کوشت بوده اند نزد تو اورده و تو ان ابکوشتها را
اشامیده بعد از ان دست بکوشت برده و از انها

بتمام کوشت نخورده از زوبرده خورده و استخوان از انها
کفتار پیر که استخوان را بکیرد دندان بکرداند بدندان کشیده
خورش میکرداند برای تو الوان طعامها را و نقل مینماید
نزد تو کاسها و جامها را و من کمان چنین درباره تو نداشتم
که اجابت کنی بخوردن طعام قومی که فقیران را از ان دور
کنند و محتاجان را ببوی ان دعوت نمایند اکنون
که اجابت کردی نظر دقیق بر ان بکمار انچه را که حلال

وحرام از ان دانی و بر تو مشتبه باشد انرا بینداز • وانچه را

که یقین بر شانی از وجه حلال بهم رسیده است از ان

تناول نما • و بدانکه هر کس را امامی است که باو اقتدا مینماید

و بنور علم او از ظلمت جهل خود را میرهاند • اینک امام

تو اکتفا نموده است ازدنیای دنیای خود بدو جامه کهنه

و از طعام ان بدو گرده نان که یکیرا چاشت خود کند • و

دیگریرا شام • و شمارا قدرت بر اینگونه سلوک نیست •

لیکن اعانت

لیکن اعانت کنید مرا بپارسا ماندن از ارتکاب محرمات

و کوشش نمودن در واجبات • بخدا سوگند که من از

مال دنیای شما طلا و نقره جمع نکرده ام • و از غنیمتهای

دنیای شما ذخیره ننهاده ام • و بغیر از این جامه پوسیده

که پوشیده ام کهنه جامه دیگر ننموده ام • مارا از جمیع انچه

اسمان بر ان سایه گسترده است • همین فدک بود و قومی

انرا بخل ورزیدند • و قوم دیگر از ان درگذشتند •

وخدا یتعالی نیکو حاکمی است میان ما و خصمان ما • و من

فدك وغیر فدك را چه میکنم • وحال انکه جایگاه هر نفس

قبریست که در او پنهان میگردد • و اثار او در تاریکی ان

قبر از میان میرود • و اخبار ان در زیر زمین نهان میشود •

و بازگشت هر نفس بسوی گودالی است که اگر دست کننده

آن از او وسعت دهد خار و خاشاك آن را تنگ خواهند

کرد • و خاکها بر روی هم ریخته روزنها و رخنهای

ازا سد خوا

ازا سد خواهند نمود • و من عادت میدهم نفس خود را

مگر بتقوی و پرهیزکاری تا ایمن باشد از مخاوف عذاب

سقر • و ثابت ماند در جائیکه پاها میلغزند • و اگر میخواستم

هر اینه راه مییافتم بسوی این عسلهای خالص صاف شده

و مغز این گندمهای پاك کرده • و بافتهای این ابریشم

ولکن هیهات که هوای نفس و آرزوی من غلبه کند •

و حرص مرا بجانب طعامهای نیکو بکشد • و شاید

حجاز یا یمامه کسی باشد که در یک گرده نانی طمع نداشته

و مدتها از طعامی سیر نشده باشد، یا آنکه شب را بسر

برم با شکم سیر، و در دور من شکمهای گرسنه و

جگرهای تفیده باشد، یا چنان باشم که شاعر گفته است

وَحَسْبُكَ دَاءً أَنْ تَبِيتَ بِبِطْنَةٍ ۞ وَحَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحِنُّ إِلَى الْقِدِّ

یعنی همین درد و الم ترا بس است که با شکم پر از طعام و

شراب خواب کنی، و حال آنکه بر دور تو جگرها باشند

که آرزوی

[illegible] فی نسخة الاصل

که آرزوی دیزهای پوست کنند که عوض طعام بخورند

یا آرزومند باشند بقدح آبی که قدح آنرا از پوست ساخته

باشند، من از خویش قانع شوم باینکه مردم گویند علی امیر

مؤمنان است، و در مکاره و حوادث روزگار بایشان

شرکت ننمایم، یا آنکه در عیش ناگوار مقتدای ایشان نباشم

و من آفریده نشده ام که خوردن طعامهای پاکیزه مرا از تحصیل

سعادات مشغول گرداند مانند چارپایی که بسته باشند و

تمام همتش بخوردن علف مصروف باشد • یا در
چراگاه رها کرده باشند • و گیاههای صحرا را بدندان
بکند • و شکم خود را از آن پر کند • و از آن غافل باشد
که اراده کشتن او دارند • یا آنکه مرا بخود واگذار •
کرده باشند • یا مرا بعبث آفریده و مهمل گذاشته باشند •
یا آنکه ریسمان گمراهی را بر روی زمین بکشم • یا راه حیرت
بکوری پیمایم • و گویا بگوش خود میشنوم که بعضی از

شما میگویند اگر قوت پسر ابوطالب همین است بزودی ناتوان
خواهد شد • و از قتال نمودن با اقران و کارزار با دلیران
باز میماند • چنین نیست که دانسته اند • چه چوب درختان صحرائی
از درختان دیگر سخت تر است و درختان دست نشان تربیت
شده نازکتر • و آتش درختانی که باب باران تربیت یافته اند
مشتعل ترند • و دیرتر خاموش میشوند • من با رسول خدا ص
مانند دو درخت بوده ام که از یک ریشه برآمده باشند

و من و او مانند ساعد و بازوی یکدیگر بودیم • بخدا
سوگند اگر تمام عرب متفق شوند • و بر قتال من یکدیگر را
معاونت نمایند • با همه جنگ خواهم کرد • و از آنها پشت نمیگردانم •
و اگر فرصت یابم همگی آنها را ذلیل میگردانم • و سعی میکنم که
زمین را پاک سازم • و کلوخ و سنگ را از میان دانه جو و
گندم بیرون آورم • ای دنیا از من دور شو و هرجا که
خواهی برو که من رسنت را بگردنت انداخته • و از چنگال

تو جسته • و از دامهای تو رسته ام • و هرجائیکه محل لغزش
بوده است از آن احتراز نموده ام • کجا رفتند آن گروهی که
آنها را با بازیچهای خود فریب دادی • کجا اند آن جماعتیکه
آنها را با آرایش بیهوده خود در فتنه انداختی • اینک همگی آنها
در قبرها رهینه کردار خویشند • و لحدها آنها را در بر گرفته اند •
بخدا سوگند اگر تو ای دنیا چنان بودی که دیده ترا میدید •
و قالبی بودی که ترا مشاهده توان کرد • هر آینه حدود الهیه را

بر تو اقامه میکردم برای بندگانی چند که انها را با امانی و امال
خود مغرور کردی و امتهائیکه ایشان را در گودالهای حیرت
وضلالت انداختی و پادشاهانی که بهلاکت و تلف دادی
و بلیته که نه راه رفتن یافتند و نه راه باز گشتن در انداختی
هیهات هر که براه فریب تو آمد بلغزید و هر که بر کشتی تو سوار
شد غرق گردید و هر که از دام تو رها شد توفیق یافت
و هر که از شر تو سالم ماند از هیچ تنگی والمی پروا ننمود

دنیا

دنیا نزد او مانند روزی است که بزودی بسر آید و هنگام
پسینش نزدیك رسیده باشد دور شو از من ای دنیا قسم
بذات خدا که من رام تو نمیشوم تا مرا بذلت و خواری افکنی
و مطیع و منقاد تو نمیشوم تا مهار مرا بکشی و قسم بذات خدا
اگر خدا بخواهد خویشتن را چنان ریاضتی بفرمایم که بیك
قرصه نان جو و اندکی نمك قناعت نماید و بدان خوشنود باشد
اگر انرا بیابد و چندان بگریم که دیده ام مانند چشمه آبی

که بر روی زمین جاری شود • و تمام آب آنرا کشیده باشند •

و او خشک شده باشد • آیا چو آنان چرنده شکم خود را پر کنند •

و بخوابند • و گلهای گاو و گوسفند از گیاه سیر شوند • و استراحت

کنند • و علی نیز مانند آنها از توشه خود بخورد و بخوابد • خشک

باد دیده او که پس از سالهای دراز بچارپایان چرنده سر داده پیروی

نماید • ای خوشا نفسیکه آنچه پروردگار او بر او واجب گردانیده است

ادا نماید • و رنجهای دنیا را بر خود هموار گرداند • و شبها از خواب

خوش دوری کند • تا وقتیکه خواب بر او غلبه نماید • و چون

بخوابد زمین را فراش و دست را بالش خود گرداند • در میان

گروهی که بیم معاد دیدهای ایشان را بیدار میدارد • و پهلوی

ایشان از ترس یوم محشر از خوابگاه خود دوری گزینند • و

لبهای ایشان پیوسته بذکر پروردگار در حرکت باشد • و گناهان

ایشان بسبب طول استغفار از هم پراکنده شده باشد •

ایشانند گروه خدا • پس ای پسر حنیف از خدا تعالی بترس و بهمان

قرصهای نان خود اکتفا نما تا از آتش جهنم خلاص شوی

وایضا سید رضی رضی الله عنه در همان کتاب و

دیگران در کتب معتبره روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین

این عهد نامه را برای مردی که او را بر صدقات فقرا عامل گردانیده

مرقوم فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم

این وصیتی است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشته است

برای مردی که او را بر صدقات مسلمانان عامل ساخته و

روانه فرموده است

روانه فرموده است و سید مرحوم در نهج البلاغه نوشته است

که ما پاره از آن را در این مقام ذکر میکنیم تا بدانند که آنحضرت

در کارهای کوچک و بزرگ و اندک و بسیار چگونه ستون حق را

بر پا داشته و مثال عدل را بجا گذاشته است در آن نامه فرموده است

بپرهیزکاری و رستگاری خدای یگانه بی انباز برو و چون

بروی مسلمانان از خود مرنجان و مترسان و بر زمین و

بوستان مردم هرگاه که کاره باشند گذر مکن و زیاده از حق

که خدا بتعالی در مال انها قرار نهاده است از انها مگیر و چون

بقبیله رسیدی بکنار آب انها فرود آی و بخانهای ایشان

داخل مشو و چون فرود آمدی با کمال سکینه و وقار بسوی

ایشان برو و در میان ایشان بایست و بر ایشان سلام کن

و تحیت و درود را کم مگردان و بعد از سلام و تحیت با ایشان

بگو یا عباد الله ولی خدا و خلیفه او مرا بجانب شما فرستاده است

تا حق خدا را از شما دریافت کنم اگر در مال شما حقی هست

یا عبد الله
نسخه اصل است

بمن باز دهید

بمن باز دهید تا بنزد او برم هرگاه کسی از ایشان گفت در

مال ما حقی نیست بان کس باز گشت مکن و بگفته او اکتفا

نما و اگر کسی گفت هست با او برو بی آنکه او را بترسانی

و با او سختگیری مکن و او را بدشواری میندار و آنچه از طلا

و نقره بتو دهد از او باز گیر و اگر گاو و گوسفند داشته

باشد تو در میان انها داخل مشو مگر برخصت او چه سهم

بیشتر انها از ان اوست و سهم کمتر از ان و چون رخصت

دخول در میان آنها حاصل کردی • مانند ستمگران و

درشت کرداران از روی تسلط داخل آنها مشو • وچارپایان

را رم مده • وبصاحب آنها در گرفتن زکوة آنها بدی مرسان

وآنمال را بدو نیم کن • واختیار را باو واگذار • وباو متعرض

مشو • وباز باقیرا بدو نیم کن • واختیار را باو واگذار • وآن نیمیرا

که او اختیار کرده آنرا باو واگذار • وباو متعرض مشو • وباز باقیرا

بدو نیم قسمت نما • وهمچنان اختیار را باو بگذار • وهمین

منوال باو قسمت نما تا آنکه چیزی باقی بماند • که مال خدا را

ازان بدهد • پس حق خدا را ازاو بگیر • واگر بعد از گرفتن

ازان قسمت پشیمان شد • وخواست آنقسمت را برهم زند •

تو نیز بپذیر • وقسمت را برهم زن • وباز هر دو حصه را بهم

بیامیز • وقسمت را مانند اول که بتو گفتم ازسر گیر • وهمان

منوال با او قسمت نما • تا آنکه حق خدا را دریافت کنی • و

شتریکه سالش از هشت گذشته باشد آنرا مگیر • وهمچنین

شتر ضعیف پیر و شتر دست و پا شکسته و شتری که بمرض
سل گرفتار باشد و شتری که یک چشم او کور باشد انها را
مگیر و چون گرفتی بر قسمت خدا مردیرا امین خود کن که
بدین و دیانت او اعتماد داشته باشی و بحال مسلمانان مهربان
باشد تا انرا بولی مسلمانان برساند و ولی انها او را در میان
فقرا و مستحقان و مجاهدان و غیر انها قسمت نماید و برای
گرفتن ان صدقات مردیرا وکیل کن که نیکخواه و مهربان

و نگهبان انها باشد و با انها تند خوئی نکند و
انها را بعنف نراند و نرنجاند و جفا با انها نکند
بعد از ان انچه از این مال نزد تو جمع شد بزودی
انها را بما برسان تا بجائی که خدا تعالی فرموده است
صرف نمائیم و چون انها را با مین خود بسپاری
او را امر کن که بچه شتر را از مادرش جدا نکند و او را
از شیر خوردن منع ننماید و شیر شتر را تمام ندوشد

که بچه او ضرری نرسد و بشتر ماده رنج ننهد و مشقت

زیاد باو نرساند و در سواری باها عدالت کند و

نوبه قرار دهد و در راه بردن کار را بر انها اسان کند

و با انها امان دهد و در زنك نماید و شتری که پای او

سوده باشد یا از رفتار مانده باشد او را اهسته براند

و انها را بر سر حوضهای اب فرود اورد و از میانه راه

که خشك و بی کیاهست نبرد بلکه در خارج راه هر جا که

کیاه باشد ببرد تا در رفتار بچرند و قوت کیرند و در

چراکاه انها را راحت دهد که بفراغت بخورند و بیاشامند

و چون باب و کیاه برسند انها را مهلت دهد تا چون

انها را بما برساند رنج دیده و مشقت کشیده نباشند

بلکه فربه و پر مغز باشند تا ما انها را بمنهج کتاب خدا و طریقه

رسول خدا در میان مستحقان قسمت نمائیم فان ذلك

اعظم واقرب دیلمی در کتاب ارشاد القلوب روایت

کرده است که سالی منصور دوانیقی بحج بیت الله رفت و شبها
تنها مشغول طواف میشد • شبی در اثنای طواف
شنید که یکی میگفت خداوندا شکایت
میکنم بسوی تو از ظاهر شدن بغی و جور و فساد در روی
زمین و آنچه حایل میگردد میان حق و اهل حق از ظلم و ستم •
چون منصور این سخن بشنید سخت بر خود بلرزید • و گوینده را
طلبید • و گفت این چه سخن بود که از تو شنیدم • گفت اگر

مرا امان دهی سبب آنرا بیان کنم • منصور گفت ترا امان
دادم سبب آنرا بیان کن • آن مرد گفت تو امور مسلمانانرا
متکفل شده • و از احوال ایشان غافلی • و در میان خود و
ایشان دربانان و یساولان بازداشته • و در پس دیوارهای
محکم که از گچ و آجر برآورده اند پنهان شده • و درهای
آهنین بر روی خود بسته • و دربانان بسیار با آلات
و اسلحه بر آن درها بازداشته • که مسلمانان ستم رسیده را

بنزد تو راهی نباشد و وزیران ستمکار و بادران فاجر

غدار بدکردار را نصب کرده که اکر اراده نیکی کنی ترا

اعانت ننمایند و اکر قصد بدی نمانی ترا مانع نشوند

و ایشان را بر ستم نمودن به بندکان خدا قوت داده و

باعانت مظلومان و فریادرسی کرسنکان و برهنکان ایشان

امر نمیفرمانی و ایشان را در پادشاهی خود شریک کرده و عمال

تو از خوف انها برای تو هدیها و رشوتها میفرستند و

بلا

میکویند هرکاه پادشاه ما با خدای خود خیانت کند چرا ما

نکنیم پس مالها جمع میکنند و کنجها فراهم میاورند

و در میان تو و مظلومان حایل میشوند و نمیکذارند که ناله

دادخواهان بکوش تو برسد و بدین سبب جمیع بلاد از

ظلم و فساد پر شده با چنین حالتی چکونه اسلام و اهل

اسلام باقی میماند من خود در بعضی از سالها ببلاد

چین سفر کردم در انجا پادشاهی بود و کر شده بود و

برکریه خود میکریست وزرا ازاو پرسیدند سبب کریه

تو چیست پادشاه کفت کریه من نه برای اینست که کر شده ام

بلکه بران میکریم که ناله مظلومان و استغاثه دادخواهان

بکوشم نمیرسد واکرچه کوشم از شنوائی بازمانده است

لیکن دیده ام از بینائی عاطل نکردیده پس حکم کرد تا در

میان مردم ندا در دادند که بغیر از مظلومان و ستم

رسیدکان احدی لباس سرخ نپوشد و هرکه باو ستمی

رسیده باشد باین لباس درآید و مظلومیت خود را بما

بنماید تا داد او بخواهیم و انتقام او را از ظالم او بکشیم و

خود هر روزه بر فیل سوار میشد و باطراف و نواحی مملکت می

کردید و بر رعایا نظر می انداخت که شاید نظرش به مظلومی افتد

و پرتو عدالت خود بر احوال او افکند و بنور معدلت و کرم

از ظلمات جور و ستم رهائی بخشد ای منصور او پادشاهی بود

مشرک و بدین سان اوقات بتفقد احوال بت پرستان

برمیامد و تو بخدا ایمان آورده و خود را پسر عم رسول خدا
میشماری و دولت بر مسلمانان بدرد میاید و لطف تو شامل
احوال ایشان نمیگردد و بدانکه مالیرا که جمع میکنی برای یکی از سه
کار میتواند بود و هیچیک را برای تو فایده نیست یا برای
فرزندان خود جمع میکنی و از آن ترا چه سود چه خود دیده
که هر که از شکم مادر متولد میشود با بدن برهنه و دست تهی
قدم ببرای دنیا میگذارد و خدای تعالی بعد از آن هر کس را چه

مصلحت دانست عطا میفرماید و تو هیچکس را توانگر نتوانی کرد
چه توانگری بدست تو نیست و اگر کونی برای تشیید و استحکام
مبانی سلطنت خود جمع میکنم این نیز خطا و فسادش ظاهر است
چه خود جمعیرا دیده که ملک ایشان منقضی شد و آنچه از
اموال و امتعه و رجال و اسلحه و غیرها جمع کرده بودند
بکار ایشان نیامد و بحال ایشان فایده نبخشید و اگر
برای این جمع میکنی که بمنزلت و رتبه فروتر از آنچه داری

بر سیه این نیز خطاست چه اکر منزلت دنیا میخواهی زیاده

ازانچه داری مرتبه نیست واکر ریاست اخروی میطلبی

ان باحقاق حقوق مسلمانان ورعایت ضعیفان وزیر

دستان وداد رسی مظلومان وعمل صالح بدست میاید

ای منصور منتهای قدرت تو در عقوبت بر کسی که خشم کیری

وغضب کنی کشتن است وبالا تر ازین ترا قدرتی نیست

پس بترس از عقوبت کسی که بر عذاب ابدی ونکال سرمدی

دق

ومخلد ساختن در اتش جهنم قادر است وملك و

پادشاهی اورا اخری نیست وبدانچه در خلوت

خانهای خود خیال کنی ودر دل کذرانی بهمه انها

دانا وخبیر است پس چه خواهی کفت انوقتیکه ترا از

قبر عریان بیرون اورد وباغایت مذلت نزد خود

برپا دارد واز تو حساب خواهد درانوقت خزاین

ودفاینی که اندوخته چه فایده بحال تو خواهد

بخشید • چون منصور این کلمات دلپذیر از آن ناصح
خبیر بشنید • سخت بگریست و گفت ای کاش آفریده
نمیشدم • و برای تکلیف نمی آمدم • و خود را باین مهالک
گرفتار نمی نمودم • پس باز گفت ای عالم راهنما و ای
خبیر دانا چاره مرا در چه چیز میدانی • گفت چاره تو
آنست که دانایان و هادیان و علما و راشدان با خود
داری • و بگفته ایشان رفتار نمائی • و در امور خود با ایشان

[illegible]

مشورت کنی • منصور گفت این طوائف از من پیوسته در
گریزند • و ایشانرا نمی یابم • گفت از ترس جور و بدی اعمال
تو گریزان شده اند • ولکن تو در بروی بندگان خدا مبند •
و حاجبان و دربانان بدرگاه خود باز مدار • و راه ستم
دیدگان بر خود مبند • و راه ایشان برای خود مپسند • و
مال از حلال تحصیل کن • و مرتکب حرام مشو • و بداد
مظلومان برس • و احقاق حقوق مسلمانان بکن • که

اگر چنین کنی من ضامنم که آنها که از تو گریخته‌اند بسوی تو
باز آیند و ترا در امور خیر معاونت و معاضدت نمایند
منصور گفت خداوند مرا توفیق کرامت فرماید که بمواعظ
این مرد عمل نمایم چون صبح طالع شد و موذنان بانگ
نماز در دادند کس بطلب او فرستاد هر چند بیشتر
جستند کمتر یافتند جمعی از اهل خرد و تقوی چنان فهمیده‌اند
که او نزد حضرت خضر بوده است که برای هدایت و اتمام

حجت نزد آن برگشته کفر و ضلالت آمده که شاید او را
هدایت کند یا حجت خود را بر او تمام نماید **ایضاً**
بسند معتبر از عبدالله بن سلیمان منقولست که گفت روزی
در خدمت صادق آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین بودم
که ملازم عبدالله نجاشی بخدمت آن سرور آمده
سلام کرد و پس از سلام نامه از نجاشی بخدمت انحضرت
داد چون انحضرت نامه را بگشود نوشته بود

بسم الله الرحمن الرحیم • این بندهٔ کمترین بحکومت اهواز
مبتلا شده ام • از آقا و مولای خود استدعا دارم که دستور
العمل برای این بنده مرقوم بفرمایند • که چون بدانها عمل نمایم
موجب تقرب من نزد خدا و رسول باشد • و طرز سلوک
خود را بدانم • و زکوة مال خود را بکی دهم • و بر که اعتماد کنم
و راز خود را بکه سپارم • شاید حق تعالی ما را بنور و برکت
هدایت تو از عقوبت روز بازپسین نجات بخشد • از اینکه

توجهت خدائی در میان بندگان او • و امین خدائی در بلاد او
ادام الله نعمه علیک عبدالله سلیمان گفت آنحضرت در
جواب نوشت بسم الله الرحمن الرحیم حضرت ایزد
متعال تو را باحسان خود حفظ نماید • و بامتنان خود ترا
حمایت فرماید • که همه امور در تحت قدرت او است اما بعد
فرستاده تو با نامهٔ تو رسید • خواندم و مقصود ترا فهمیدم
نوشته بودی بحکومت اهواز گرفتار شده ام • از این خبر هم شاد

شدم و هم غمگین گردیدم شادی من باینجهة است که شاید
حق تعالی مضطر خائفی را از آل محمد صلی الله علیهم اجمعین بسبب
تو فریادرسی نماید و ذلیل ایشان را بسبب تو عزیز گرداند
و برهنهٔ ایشان را بسبب تو بپوشاند و ضعیف ایشان را بسبب
تو قوی گرداند و اتش جور مخالفان را باب لطف و احسان تو
خاموش فرماید و اندوه من باینجهة است که کمتر چیزی که
بر تو میترسم آنست که کار را بر یکی از دوستان و شیعیان ما

تنگ کنی و در هنگام تنگ دستی از او چیزی طلب نمائی
و بدین سبب بوی خطیرهٔ قدس بر مشامت نرسد
و بهشت را برای خود حرام گردانی و ان دستور
العملی که استدعا کرده بودی برای تو بنویسم
اگر بدانها عمل نمائی و تجاوز از انها نکنی از حق تعالی
امید دارم که از شرور و آفات این حکومت سالم بمانی
انشاء الله تعالی ای عبد الله پدرم خبر داد مرا از پدرانش

از جدّم علی بن ابیطالب علیه السلام که گفت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود هر که را برادر
مسلمان او با او در امری مشورت نماید و آنچه محض
خیرخواهی او باو نگوید حقتعالی عقل او را از او
بگیرد. بدانکه خلاصی تو از مفاسد این کاری که در دست
داری بدانست که خون مسلمانانرا حفظ نمائی.
و دوستان خدا و شیعیان ما را آزار ندهی و با رعیت

مدارا کنی. و در امور وارده تعجیل ننمائی. و در
معاشرت خلق طریق مهربانی گیری و با مردم نرم باشی
نه از روی ضعف رای و سستی تدبیر. و شدید باشی.
نه از راه جور و تعدی با کسی که از جانب او منصوب شده.
و با رسولان او مدارا نمائی. و چون در امر رعیت خود
خللی راه یابد. آن خلل را بباز داشتن ایشان بحق و عدالت
سد نمائی. انشاء الله تعالی. و زنهار از بدگویان و سخن

چنان حذر نمائی و احدی از انها را بنزد خود راه

ندهی و ایشانرا مصاحب خود کردانی و سخن ایشانرا

قبول نکنی که خدا را بخشم اوری و خود را رسوا کردانی

وازمکر اهل خوزستان پیوسته در حذر باشی که

پدرم از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین ع روایت

کرده اند که فرمود ایمان در قلب یهودی خوزستانی

هرکز جا کیر نمیشود و با کسی انس کیر و محل استراحت

خود دان و کارهای خود را باو واکذار که تو خود

اورا امتحان کرده و دانا و امین و با خود هم دین دانسته

وازمیان انها کسیرا اختیار کن که برشد و صلاح

اقرب باشد و زنهار در جائیکه رضای خدا تعالی

دران نباشد مانند شاعر و مسخره و مزاح درهم و

جام و چارپائی مده و اکر بدهی باید مثل انرا از مال

خود در راه خدا صرف نمائی و باید جایزها و خلعتها

و بخششهای تو مخصوص امرای لشکر و لشکریان و ایلچیان

و رسولان و ملازمان و بیاولان تو باشد و انچه در

وجوه بر و کارسازی مؤمنان و جوانمردی با ایشان

و تصدقات و حج و خوردن و اشامیدن و جامه که

در ان نماز کنی یا بعنوان صله بدهی و هدیه که

برای رضای خدا برای کسی فرستی از حلال ترین

اموال تو و پاکیزه ترین کسبهای تو باشد

ای عبد الله جهد کن که طلا و نقره جمع ننمائی و کنج نگذاری

که از اهل این ایه خواهی بود اَلَّذِیْنَ یَکْنِزُوْنَ الذَّهَبَ

وَالْفِضَّةَ وَلَا یُنْفِقُوْنَهَا فِیْ سَبِیْلِ اللهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ

اَلِیْمٍ یَوْمَ یُحْمٰی عَلَیْهَا فِیْ نَارِ جَهَنَّمَ فَتُکْوٰی بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوْبُهُمْ

وَظُهُوْرُهُمْ هٰذَا مَا کَنَزْتُمْ لِاَنْفُسِکُمْ فَذُوْقُوْا مَا کُنْتُمْ تَکْنِزُوْنَ

یعنی انان که کنج میگذارند از طلا و نقره و انفاق نمیکنند

انها را در راه خدا پس بشارت ده ایشانرا بعذابی درد

تا که روزیکه آتش دوزخ تافته شود و پیشانی و پشت

و پهلوی ایشانرا داغ کنند و بایشان گویند اینست

آنچه ذخیره کرده و گنج نهاده بودید برای خودتان اکنون

بچشید عذاب آنچه را که جمع کرده بودید پس حضرت

میفرمایند و اندک و حقیر مشمار شیرینی یا زیادتی

طعامیرا که بشکمهای گرسنه داخل کنی و آتش غضب

حضرت ملک قهار را جل شانه بان فرو نشانی

که شنیدم از پدرم از پدرش از پدرانش از حضرت امیر

المومنین علیه السلام که فرمودند از حضرت رسول

خدا صلعم شنیدم که روزی باصحاب خود فرمودند ایمان

نیاورده است بخدا در روز قیامت کسیکه شب را بروز

آورد باشکم سیر و همسایه او گرسنه باشد من گفتم ما هلاک

شدیم یا رسول الله فرمود از زیادتی طعام یا خرمای خود

یا جامههای کهنه خود بدهید که زبانه آتش غضب پروردگار را

بآن خاموش کنید پس کلماتی چند که موجب بی رغبتی و

زهد از دنیای غدار میشوند از کلمات ماثوره از رسول

خدا و سایر مقربان درگاه اله ذکر فرمودند پس تو شنیدی

که مکارم دنیا و آخرت را بروایت صادق مصدق رسول خدا

صلی الله علیه و آله برای تو فرستادم اگر با چندر این

نامه درج کردم عمل نمایی و گناهان تو بقدر سنگریزه کوهها

و موج دریاها باشد امید دارم که رحیم عفا و از آنها

در گذرد و رقم عفو بر جریده اعمال تو بکشد ای

عبدالله زنهار مؤمنین را از خود مترسان که پدرم

از پدرش از پدرانش از جدم علی بن ابیطالب علیه السلام

روایت کرده که فرمود هر که نظر کند بسوی مؤمنی

که بآن نظر او را بترساند خداوند عالم بترساند

او را در روزی که سایه بغیر از سایه رحمت او

نباشد و او را در روز محشر بصورت مور چه

که از همه از یزید کان حقیر تر است محشور گرداند
و او را بعجل عقوبت خود رساند و پدرم از پدرش
از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده است
که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند هر که
بفریاد مؤمن درمانده مضطری برسد خداوند
عالم بفریاد او رسد در روزیکه سایه بغیر از سایه
عرش و سایه مرحمت او نباشد و او را در روز

فزع اکبر که جمیع خلق ترسان باشند ایمن گرداند و
از سکرات موت در امان خدا باشد و هر که حاجت
برادر مؤمن خود را براورد حضرت قاضی
الحاجات حوائج بسیار او را براورد که یکی از آنها
بهشت باشد و هر که برادر مؤمن خود را جامه بپوشاند
و او را از عریانی براورد حق تعالی از سندس و استبرق
و حریر بهشت او را بپوشاند و تا از آن جامه تاری باشد

انشخص قرین رضای خدا ومشمول عنایت ولطف
او باشد وهرکه برادر گرسنهٔ خود را طعام
کند حقتعالی از طیبات بهشت اورا اطعام کند
وهرکه برادر تشنهٔ خود آب رساند پروردگار
عالم از شراب سر بمهر بهشت اورا سیراب کند
وهرکه خدمت کاری بمؤمنی بخشد یا خادم خود را
بجهت خدمت او بفرستد خداوند عالم از غلمان

بهشت که پیوسته بحلیهٔ جمال آراسته اند بخدمت
او بدارد واورا در جوار ائمهٔ طاهرین جای دهد
وهرکه برادر مؤمن پیادهٔ خود را سوار کند
پروردگار عالمیان اورا بر ناقهای جنان سوار
و در روز قیامت بملائکهٔ مقربین مباهات نماید
وهرکه برادر مؤمن خود زنی دهد که مونس
او باشد و بازوی اورا قوی نماید واز صحبت

اورا راحت یابد خداوند عالم حور العین بهشت را

جفت او کرداند وصدیقان از اهل بیت

رسالت را مودت او نمایند و ایشان را باو انس دهند

وهرکه اعانت کند برادر مؤمن خود را بر پادشاه

جابری خداوند رحیم اورا از صراط بگذراند

درهنگامیکه قدمها بلغزند وهرکه بزیارت

برادر مؤمن خود رود نه بجهة حاجتی که باو داشته

بلن

باشد اورا در زیارت کنندگان خدا نویسند

وسزاوار است که خدا تعالی زیارت کننده خودرا

گرامی دارد ابی عبدالله پدرم از پدرانش از

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که

فرمود از حضرت رسول صلعم شنیدم که روزی باصحاب

خود فرمود ای گروه مردم مؤمن نیست کسیکه

بزبان ایمان آورد وبدل ایمان نیاورد شما

ابی عبدالله

بتجسس کناهان اهل ایمان برنیایید که هرکه
بتجسس کناه مؤمنی برآید خداوند عالم بتجسس نماید
در روز قیامت لغزشها و کناهان او را و در دنیا
رسوا کرداند اکرچه در خانهٔ خودش باشد و پدرم
از پدرانش روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین عم
فرمود که حقتعالی قرار داد برای مؤمن و از او پیمان
کرفت که کسی سخن او را باور نکند و انتقام کشیدن

از دشمن خود نتواند و تدارک خشم خود نکند مکر
برسوائی خود زیرا که هر مؤمنی در دنیا ممنوع است از
استیلا یافتن بر دشمنان خود اما این حالت او را تا
اندک مدتیست که عمرش بسر آید و زندکانی او تمام
شود و بعد از آن راحتی طولانی برای او مهیاست
و خدا تعالی قرار داده است برای مؤمن و پیمان کرفت
از او چند امر را که آسانتر آنها آنست که مؤمنی مانند

اوکه در اعتقاد با او موافق باشد برا و زیادتی کند

وحسد بود با و شیطان در مقام اذیت و گمراه کردن

او باشد و پادشاه در تفحص لغزشهای او باشد و کسیکه

کافر باشد بخدائی که مومن باو ایمان آورده است

در مقام ریختن خون او و مباح گردانیدن حریم او باشد

وخون و عرض و مال او را حلال شمارد پس مومنان با

این اصناف دشمنان چگونه باقی میتوانند بود ای عبد الله

ای عبد

پدرم از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

روایت کرد که حضرت سید انبیا صلی الله علیه

و آله فرمود جبرئیل امین بر من نازل شد و گفت

خداوند جلیل ترا سلام میرساند و میگوید من

نامی از نامهای خود را برای مومن اشتقاق کرده ام

زیرا که نام من مومن است و من او را مومن نامیده ام

پس مومن از منست و من از اویم هرکه در خواری

و مذلت مؤمنی سعی نماید چنانست که روبرو با
من محاربه کرده است ای عبد الله پدرم از پدران
بزرگوارش خبر داد که روزی سید انبیا صلی الله علیه و آله
با حضرت سید اوصیا علیه السلام فرمود یا علی با کسی مناظره
و مجادله مکن تا در احوال پنهانی او نظر کنی اگر احوال او
نیک باشد با او معارضه مکن زیرا که خدا دوست خود را
وا نمیگذارد و دست از یاری او بر نمیدارد و اگر احوال

پنهانی او

پنهانی او بد باشد همین بدیهای او برای او بس است
اگر سعی کنی که زیاده از آنچه خود بخود ضرر رسانیده است
باو ضرر برسانی نتوانی کرد زیرا که ضررهای دنیوی را
در جنب عقوبات اخروی ضرری نمیباشد ای عبد الله
پدرم از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین ع روایت کرده
که ادنای کفر آنست که مردی از برادر مؤمن خود کلمه
بشنود و آنرا حفظ نماید و در خاطر نگاه دارد بقصد آنکه

اورا بان کلمه رسوا کند این گروه از مردم مراد
آخرت بهره و نصیبی از رحمت خدا نیست ای
عبد الله پدرم از پدرانش روایت کرده است که
امیر المومنین علیه السلام فرمود هرکه در حق مومن
بگوید آنچه دیده او دیده و گوش او شنیده باشد که
آنچیز موجب عیب آن مومن باشد و آبروی او را
پیش مردم بریزد از آنهاست که خدا تعالی در حق

او فرموده است إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ
الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ یعنی آنان که دوست میدارند
امور قبیحه در حق اهل ایمان شایع شود برای
ایشان است عذاب دردناک در دنیا و آخرت
ابی عبد الله پدرم از پدرانش روایت کرده است که
حضرت امیر المومنین ع فرمود هرکه روایت کند

از برادر مومن خود روایتی که نیکنامی او را بآن

روایت درهم شکند و آبروی او را در میان

مردم بریزد و عیب او را اشکار کند خدای تعالی

او را بخطای خود بازدارد تا وقتیکه مخلصی از

انچه گفته است بیاورد و هرگز نتواند اورد

و هرکه سرور و شادیی بدل برادر مومن خود

داخل کند چنان است که بر دل اهل بیت رسالت

داخل کرده است وهرکه ادخال سرور بر اهل بیت

کند چنانست که ادخال سرور بر حضرت رسول

خدا کرده وهرکه بر انحضرت ادخال سرور کند

چنانست که خدای عزوجل را شاد کردانیده و

هرکه خدا را از خود شاد کرداند بر خدا لازم است

که او را داخل بهشت کند پس وصیت میکنم

ترا ای عبدالله بتقوی و پرهیزکاری از معصیت

خدا واینکه طاعت او را بر همه چیزها بگزینی و بجل
او که پیروی اهل بیت رسالت است چنگ در
زنی که هر که باین حبل چنگ در زد براه راست
هدایت یافت و بترس از عقوبات حق تعالی و خوشنودی
احدیرا بر خشنودی او اختیار منما که اینست وصیت
خدا بسوی بندگان خود و بغیر از این از ایشان
قبول نمیکند و بندگان او را نگذاشته است

بای دیده

بامری و وصیت نفرموده است بچیزیکه عظیمتر
از پرهیزکاری باشد و لکن وصیت ما اهل
بیت است اگر بتوانی که تصرف نکنی از دنیا چیزیرا که
در روز قیامت از تو حساب آن بخواهند مکن عبد الله
بن سلیمان گفت چون نامهٔ آنحضرت بنجاشی رسید
و بنظر تامل در آن نگریست گفت سوگند یاد میکنم
بآن خدائیکه جز او خدائی نیست که راست گفته است

آقا و مولای من هرکه باین نامه عمل نماید البته
رستکار است و عبدالله تا زنده بود باین نامه
عمل مینمود حقتعالی جمیع بندگان خود را توفیق
کرامت فرماید که باین وصایای حکمت مبین
عمل نمایند بمحمد و آله الاطهار
هذا آخر ما اردنا جمعه والحمد لله وصلی الله علی
محمد و آله الاطهار وقد ختم ذلک بید مؤلفه

الراجي المجهول اقل المشايخ محمد تقي الذنوب الى عفو
له في الرابع والعشرين من شهر شعبان المعظم من شهور
سنة سبع وثمانين ومائتين بعد الالف من الهجرة
الطاهرة النبوية صلى الله عليه وآله

ويقول العبد المفتقر الى رب الجليل اسمعيل ابنه
لما رايت نصف اول هذا الكتاب مكتوبا باسلوب حسن
بخط والدي المؤلف المرحوم فكتبت نصف اخره مع
غاية الدقة في استواء خطي لخطه ره ولكن لم يجئ مطابقا كما اردت
لاغتشاش البال وكان ذلك بتاريخ ٢٥ ربيع الثانية سنة ١٣٠٢